دوری از فتنه کفر و تکفیر

مؤلف:

محمد بن جمیل زینو

مترجم:

عبدالسلام

عنوان کتاب:	دوری از فتنه کفر و تکفیر
عنوان اصلی:	التحذير من فتنة الكفر والتكفير
مؤلف:	محمد بن جميل زينو
مترجم:	عبدالسلام
موضوع:	مجموعه عقاید اسلامی- توحید و الهیات
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	تیر (سرطان) ۱۳۹۵ شمسی، شوال ۱٤۳۷ هجری
منبع:	IslamTape.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

دوری از فتنه کفر و تکفیر

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمدا عبده ورسوله اما بعد:

فتنه‌ی بزرگی در این زمان منتشر گشته و بسیاری از جوانان مسلمان را در دام خود گرفتار کرده است، این فتنه همان تکفیر است و بحث ما در این است که چگونه می‌شود از این فتنه که سبب بسیاری از شورش‌ها و گرفتاری‌ها در بین مسلمین می‌باشد رهایی یافت؟ مخصوصاً تکفیر حاکمان در جوامع اسلامی امری بسیار خطرناک است، لذا باید از کفر و تکفیر خود را برحذر داشت.

سلف صالح همان اصحاب و تابعین و عالمانی هستند که وارث پیامبران خداوند متعال می‌باشند بنابراین ناگزیر برای فهم آیات و احادیثی که کفر و تکفیر را بیان می‌دارند، باید به آن‌ها مراجعه شود؛ زیرا که به درستی، تکفیر حق خدا و رسولش می‌باشد.

مسلمانان ناگزیرند که به دین خود برگردند و یک دگرگونی در خویش ایجاد کنند و خود را از شر و فساد برهانند و به خیر و صلاح روی آورند تا تحقق بخش این فرموده‌ی خداوند متعال باشند که می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡۗ﴾ [الرعد: ١١] «خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد تا این‌که آنچه را به خودشان مربوط است، تغییر ندهند.»

اگر امت اصلاح گردد حاکم نیز اصلاح می‌شود و نصر و یاری نمودن

پروردگار نیز تحقق می‌یابد چنان‌که می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَنصُرُواْ ٱللَّهَ يَنصُرۡكُمۡ وَيُثَبِّتۡ أَقۡدَامَكُمۡ ٧﴾ [محمد: ۷] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر خداوند را یاری نمایید شما را یاری می‌کند و قدم‌های‌تان را استوار می‌دارد».

بر مسلمانان لازم است برای برپا کردن دولت اسلامی از دعوت کردن به سوی توحید آغاز کنند و برای این کار باید به محمد ﷺ که از مکه دعوتش را آغاز کرد و سیزده سال تمام در آن‌جا ماند و مردم را به توحید در عبادت و دوری از شرک دعوت نمود، اقتدا کرد، که حاصل آن عطای پیروزی از جانب پروردگار و برپایی دولت عظیم اسلامی بود. اگر مسلمانان آن‌گونه که رسول الله ﷺ در مکه آغاز کرد، عمل نمایند و به توحید دعوت و از شرک نهی کنند، خداوند متعال آن‌ها را توفیق می‌دهد و در زمین حاکمیت می‌بخشد و ترس‌شان را به امنیت تبدیل خواهد کرد؛ همان‌گونه که خدای متعال در آیات محکمش از آن خبر داده است چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗاۚ يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡـٔٗاۚ وَمَن كَفَرَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٥٥﴾ [النور: ۵۵] «خداوند، کسانی را از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند وعده داده است آن‌ها را در زمین خلافت دهد؛ همان‌گونه که دیگران قبل از آن‌ها را خلافت بخشید و دینی را که به آن راضی هستند، برای‌شان میسر و بعد از خوف و ترس، امنیت را برای‌شان مقدر دارد تا این‌که مرا عبادت کنند و برایم شریک قرار ندهند و هرکس بعد از آن کافر شود از جمله‌ی فاسقانند».

از خداوند متعال خواهانم که اسلام و مسلمانان را کمک کند و آن‌ها را به دین‌شان برگرداند و فتنه‌ی کفر و تکفیر را از آنان دور نماید.

شبهات ایمان و کفر

۱. ایمان قابل تقسیم به دو شعبه می‌باشد که عبارتند از: قولی و عملی.
۲. کفر نیز همچون ایمان به دو شعبه‌ی قولی و عملی تقسیم‌پذیر می‌باشد؛ از جمله شعبه‌ی قولی ایمان، شعباتی است که زوال‌شان نابودی ایمان را موجب می‌شود و همین امر نیز در شعبه‌ی عملی ایمان جاری است؛ یعنی از جمله آن، شعباتی است که نبودنش باعث زوال و نابودی ایمان است. همین قاعده در شعبات قولی و فعلی کفر نیز جاری است همان‌گونه که گفتن یک کلمه‌ی کفر از روی قصد و اختیار موجب کفر است به همان صورت انجام کاری از شعبات عملی هم‌چون سجده برای بت و اهانت به قرآن، موجب کفر است.[۱]
۳. لازمه‌ی دارا بودن شعبه‌ای از شعبه‌های ایمان توسط شخص، این نیست که ما او را مؤمن بدانیم هرچند واجد شعبه‌ای از شعبه‌های ایمان باشد و همچنین اگر فردی مرتکب شعبه‌ای از شعبه‌های کفر شد لازمه‌اش این نیست که او را کافر بدانیم هرچند کفری را مرتکب شده است چنان‌که اگر کسی جزئی از اجزاء علم را داشته باشد او را عالم نمی‌نامند و از شناخت بعضی مسائل فقه و پزشکی او را فقیه و پزشک نمی‌خوانند.
۴. شعبه‌ای از شعبه‌های ایمان را ایمان خواندن، ممتنع نیست و در مورد شعبات کفر و نفاق نیز می‌شود آنها را کفر و نفاق نامید و گاهاً

۱- کتاب الصلاة، ابن القیم (ص: ۲۷- ۲۸).

انجام آن بر فاعل و انجام دهنده‌اش اطلاق می‌گردد؛ چنان‌که رسول الله ﷺ می‌فرماید: «الْعَهْدُ الَّذِي بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ الصَّلَاةُ فَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ»[1] «عهد و پیمانی که بین ما و دیگران وجود دارد، نماز است پس هرکس آن را ترک کند کافر شده است.» و می‌فرماید: «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ أَوْ أَشْرَكَ»[2] «هرکس به غیر خداوند قسم بخورد، کافر یا مشرک شده است».

۵. هرکس صفتی از صفات کفر از او صادر شود بطور مطلق مستحق اسم کافر نیست و به همین صورت به کسی که مرتکب کار حرامی شده، گفته می‌شود او یک عمل فسق انجام داده و به درستی که او به واسطه‌ی این عمل حرام فاسق می‌شود هر چند که نباید اسم فاسق را بر او نهاد مگر این‌که بی مهابا این عمل حرام را بارها انجام دهد. به زناکار، دزد، شراب‌خوار و کسی که با زور مال مردم را می‌گیرد، مؤمن گفته نمی‌شود هر چند ایمان دارد و او را کافر نمی‌خوانند گرچه دارای خصلت‌های کفری و شعبه‌های آن است. چون همه‌ی گناهان و معاصی از جمله شعبه‌های کفرند؛ همان‌گونه که اعمال و طاعات همگی از جمله شعبه‌های ایمانند.[3]

۶. کسی که دارای شعبه‌ای از شعبه‌های ایمان چون شهادتین یا نماز باشد، چه بسا به واسطه‌ی انکار یکی از ضروریات دین که واضح و آشکار است، کافر می‌شود و آن هنگامی است که مورد انکار به

۱- حدیثی صحیح است، احمد و غیره روایت کرده‌اند.

۲- حدیث صحیحی است، ترمذی آنرا روایت کرده است.

۳- کتاب الصلاة، ابن القیم (ص: ۲۴).

ضرورت معلوم باشد و بر آن اتمام حجت شده و شبهات احتمالی زایل گشته باشد.

۷. ابن قیم جوزی رحمه الله می‌گوید: به همین سبب ایمان به وحدانیت و الوهیت الله تعالی برای کسی که منکر رسالت محمد ﷺ است، فاقد هرگونه بهره‌ای است و کسی که بدون وضو نماز می‌خواند، نمازش فاقد هرگونه فائده می‌باشد.[۱]

۸. گاهاً در فردی کفر و ایمان، شرک و توحید، تقوی و فجور و نفاق و ایمان جمع می‌شود و این از جمله بزرگترین اصول اهل سنت است و دیگران از اهل بدعت؛ مانند خوارج، معتزله و قدریه با آن‌ها مخالفت کرده‌اند. مسئله‌ی نجات صاحبان گناه کبیره از آتش و همیشگی نبودن‌شان بر این اصل مبتنی است که قرآن و سنت و فطرت و اجماع اصحاب، ما را به آن راهنمایی می‌نمایند.[۲]

انواع کفر

کفر دو نوع است: کفر جحد و عناد و کفر عمل.

۱. کفر جحد این است که انسان به چیزی که می‌داند رسول الله ﷺ آن را بیان و ابلاغ نموده، به قصد انکار و سرپیچی کافر باشد گرچه چیز مورد انکار مربوط به اسم‌ها و صفات و یا افعال و یا احکام پروردگار باشد. این نوع کفر از هر جهت ضد ایمان است.

۲. کفر عمل به دو بخش قابل تقسیم است: کفری که ضد ایمان است و کفری که ضد آن نیست.

۱- کتاب الصلاة (ص: ۳۵).

۲- به کتاب اصول التکفیر و ضوابطه مراجعه نمایید.

نوع اول آن؛ چون سجده برای بت، بی احترامی کردن به قرآن، کشتن پیامبر و ناسزا گفتن به او می‌باشد که ضد ایمان است.

اما نوع دوم؛ چون حکم به غیر شریعت اسلام و ترک کردن نماز به طور قطع جزء کفر عملی می‌باشد و ممکن نیست بعد از آن‌که خدا و رسولش بر آن اسم کفر نهاده‌اند، از آن نفی نمود پس حاکم به غیر ما انزل الله، کافر است و ترک کننده‌ی نماز به نص فرموده‌ی رسول الله ﷺ کافر است ولی آن کفر اعتقاد نیست بلکه کفر عملی می‌باشد.

رسول الله ﷺ ایمان را از زناکار، دزد، شراب‌خوار و از کسی که همسایه‌اش از تعدی و ظلم او در امان نیست، نفی کرده است و هرگاه ایمان از کسی نفی شود، آن فرد از جهت عمل کافر است ولی کفر جحد و انکار و اعتقاد از او منتفی است چنانکه رسول الله ﷺ می‌فرماید: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ»[1] «بعد از من با کشتن همدیگر به کفر برنگردید.» این کفر، کفر عملی است و همچنین می‌فرماید: «مَنْ أَتَى كَاهِنًا فَصَدَّقَهُ أَوْ امْرَأَةً فِي دُبُرِهَا فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ»[2] «هرکس پیش غیب‌گویی رود و او را نیز تصدیق کند یا از عقب با زنی نزدیکی نماید به آنچه بر محمد ﷺ نازل شده کافر است.» و می‌فرماید: «إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ يَا كَافِرُ فَقَدْ بَاءَ بِهِ أَحَدُهُمَا»[3] «هرگاه مردی به برادرش بگوید: ای کافر، یکی از آن دو کافر خواهد شد».

۱- متفق علیه.

۲- احمد و غیره این حدیث را روایت کرده‌اند.

۳- متفق علیه.

ایمان عملی ضد کفر عملی و ایمان اعتقادی ضد کفر اعتقادی است؛ رسول الله ﷺ در یک فرموده آنچه را ما بیان کردیم اعلان می‌دارد؛ می‌فرماید: «سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ»[1] «ناسزا گفتن به مسلمان فسق و کشتنش کفر است.» بین ناسزا و کشتن فرق گذاشته است یکی را فسق نامیده که به واسطه‌ی آن کافر نمی‌شود و دیگری را کفر نامیده است و معلوم می‌شود مقصود از آن کفر عملی است و کفر اعتقادی منظور نمی‌باشد چیزی که باعث خروج از دین به طور کلی نمی‌گردد همان‌گونه که زناکار، دزد و شراب‌خوار به واسطه‌ی ارتکاب گناه‌شان از دین خارج نمی‌گردند هر چند اسم ایمان از آن‌ها نفی شده است.

این تفصیل سخن اصحاب است؛ همان‌گونه که عالم‌ترین افراد امت به کتاب خدا، اسلام و کفر و لوازم آن‌ها می‌باشند؛ پس این مسائل را تنها باید از آن‌ها دریافت نمود؛ اما متأخرین منظور آن‌ها را فهم نکرده‌اند به همین سبب به دو دسته تقسیم شده‌اند:

۱. دسته‌ای مرتکبین گناهان کبیره را از دایره‌ی اسلام خارج کردند و بر صاحبان گناه کبیره حکم ماندگاری در آتش را صادر نمودند. (این‌ها همان خوارج‌اند.)
۲. دسته‌ای دیگر مرتکبین گناهان کبیره را مؤمنان کامل خواندند. (این‌ها نیز مرجئه بودند.)

خداوند متعال اهل سنت را به راه و روش برگزیده و میانه راهنمایی کرد چیزی که در بین مذاهب، چون اسلام در بین ادیان است؛ آن راه وسط همان توضیحی است که علمای اهل سنت در بیان انواع کفری که باعث خروج از دایره ایمان نیست داده‌اند؛ یعنی این‌که کفر است اما پایین‌تر از آن

۱- متفق علیه.

کفری که باعث خروج از دین شود؛ نفاق است اما نه آن نفاقی که باعث خروج از دین گردد؛ شرک است اما پایین‌تر از حد آن شرکی است که باعث خروج از دین است و فسق و ظلم است اما غیر از آن فسق و ظلمی است که باعث خروج از دین می‌شود.[۱]

سخن عالمان در مورد تکفیر

۱. در «تعظیم قدر الصلاة» مروزی (متوفای: ۳۹۴هـ) آمده است: «کفر دو نوع است: اول: انکار و تکذیب پروردگار متعال و آنچه که گفته است. بنابراین ضد اقرار کردن و تصدیق نمودن پروردگار و آنچه فرموده است، می‌باشد. دوم: کفر عملی است چیزی که ضد ایمان عملی است، آیا روایتی را که در آن پیامبر ﷺ ایمان را از کسی که همسایه‌اش از ظلم او در امان نیست، نفی می‌کند، نشنیده‌اید؟ می‌فرماید: «لَا يُؤْمِنُ مَن لَا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقَهُ»[۲] «کسی که همسایه‌اش از ظلم او در امان نیست، مؤمن نمی‌باشد.» گفتند: پس کسی که مؤمن نیست باید کافر باشد و غیر از آن راهی وجود ندارد مگر این‌که او از جهت عمل کافر باشد و این هنگامی است که همسایه‌اش عملاً از او در امان نباشد.

۲. سبکی می‌گوید: حکمی که به اجماع ثابت است، منکرش تنها در صورتی کافر می‌شود که آن مسئله به عنوان یک امر ضروری در دین شناخته شده باشد و در غیر این صورت منکرش کافر نمی‌شود؛ مثلاً در این‌که ارث دختر پسر همراه با دختر، از شش سهم یک سهم است (۱/۶) به اجماع ثابت است و به عنوان یک امر ضروری در دین

۱- کتاب الصلاة، ابن القیم (ص:۵۵).

۲- متفق علیه.

معلوم و مشخص نیست بنابراین منکرش کافر نمی‌شود. آنچه که منکرش کافر می‌شود در مورد چیزی است که به ضرورت معلوم باشد و آن تنها در مورد احکام شرعی‌ای چون نماز، زکات و حج است و لازمه‌ی انکار آن، تکذیب رسول الله ﷺ می‌باشد و این نکته‌ای است که باید بر آن تأمل کرد.[۱]

۳. ابن حجر عسقلانی می‌گوید: ابن دقیق العید گفته است: مسائل مورد اجماع، بعضی اوقات همراه اجماع به صورت نقل متواتر از رسول الله ﷺ نیز ثابت است؛ مانند واجب بودن نماز که به تواتر و اجماع ثابت می‌باشد؛ گاهی تنها به اجماع ثابت است. انکار کننده در مورد اول به خاطر مخالفت کردن متواتر، کافر می‌شود ولی انکار کننده در مورد دوم که تنها به اجماع ثابت است، کافر نمی‌شود. شیخ ما در شرح ترمذی می‌گوید: در تکفیر کردن منکر اجماع قول صحیح این است که آن را مقید به انکار چیزی کنیم که واجب بودن آن چیز چون نمازهای پنج‌گانه به ضرورت ثابت است.[۲]

۴. ابن تیمیه می‌گوید: بودن چیزی به ضرورت معلوم باشد (آگاهی داشتن نسبت به چیزی که به ضرورت معلوم باشد) امری اضافی است بنابراین کسی که تازه مسلمان شده و یا در منطقه‌ای دور از اهل علم، نشو و نما کرده غیر از مسائل ضروری هیچ مسئله‌ای را نمی‌داند. بسیاری از علما به ضرورت می‌دانند که رسول الله ﷺ برای سهو سجده کرده و در قتل خطا حکم به پرداخت دیه توسط عاقله

۱- سبکی (۵۸۸/۲).

۲- فتح الباری (۲۱۰/۱۲).

نموده[1] و به کفالت مادر بر بچه‌ی شیرخوار حکم نموده است و مسائل دیگری که اهل علم به طور ضروری به آن آگاهند ولی اکثر مردم آن را نمی‌دانند.[2]

۵. ابن حجر هیتمی گوید: گاهی چیزی متواتر است و نزد قومی به ضرورت معلوم است ولی پیش دیگران این‌گونه نیست بنابراین کسانی که آن را به عنوان یک امر متواتر می‌شناسند در صورت انکارش کافر می‌شوند ولی نزد بقیه چون تواترش را نمی‌دانند به انکارش کافر نمی‌شوند و حکم مورد اجماع در صورتی که به ضرورت دانسته نشود چون استحقاق (۱/۶) ارث دختر پسر همراه دختر بلافصل منکرش کافر نمی‌شود.[3]

۶. ابن قیم؆ در مدارج السالکین گوید: حکم به غیر از آنچه خداوند نازل کرده، شامل دو نوع کفر اصغر و اکبر بر حسب حال و وضعیت حاکم است. اگر معتقد به واجب بودن حکم به آنچه که خداوند در آن واقعه‌ی مشخص نازل فرموده، باشد و با این وصف به خاطر عصیان و نافرمانی از آن عدول کرده است ولی خود را مستحق عقاب می‌داند، این نوع حکم کردن کفر اصغر است. اما اگر معتقد باشد حکم به آنچه خداوند نازل فرموده واجب نیست و یا این‌که او در حکم کردن به آن اختیار دارد و به طور یقین هم بداند آن حکم خداوند است، مرتکب کفر اکبر شده و اگر نداند و دچار خطا شود خطاکار محسوب می‌شود و حکم خطاکاران بر او جاری است.

۱- کسانی که از او ارث می‌برند. مترجم

۲- الفرقان بین اولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان.

۳- فتح المبین شرح الاربعین.

ضوابط تکفیر

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید:

۱. به خاطر غالب شدن جهل و کم شدن علم به آثار رسالت، در میان بسیاری از متأخرین، نباید به خاطر درخواست دعا از مردگان اعم از انبیاء و صالحان، آن‌ها را تکفیر نمود تا این‌که آنچه رسول الله ﷺ آورده از آنچه مخالف با آن است، برای‌شان تبیین و روشن گردد.[۱]

۲. تکفیر کردن بر اساس وضع و حال افراد و اشخاص مختلف است؛ هرکس که خطاکار و یا اهل بدعت و یا جاهل و یا گمراه باشد لازمه‌اش حتماً تکفیر شخص نیست بلکه حتی لازمه‌اش حکم به فسق و عصیان او نیز نمی‌باشد.[۲]

۳. بعضی اوقات کسی که می‌خواهد در راه مشروع محض گام بردارد، بدون نوعی از بدعت قادر به پیمودن آن نیست؛ چون از لحاظ علمی و عملی بر طریق مشروع قرار ندارد و هرگاه نور صاف حاصل نشد چنان‌که جز نوری که صاف نیست حاصل نگردید در صورت اعراض، انسان در تاریکی می‌ماند در چنان وضعیتی نباید به آن فرد ایراد گرفت و از نوری که در آن ظلمت است، نهی کرد مگر در صورتی که نوری بدون تاریکی و ظلمت در آن حاصل گردد. چون افراد بسیاری که از چنان وضعی دوری گزیده‌اند، بطور کلی از نور خارج شده‌اند و این هنگامی روی داده که مردم را بر راهی دیده که در آن تاریکی وجود داشته است... و هرکس ناتوان از رسیدن به کمال حسنات و یا ناچار از انجام بعضی معاصی باشد، معذور است؛ چنان‌که خداوند

۱- الرد علی البکری

۲- مجموع الفتاوی

متعال می‌فرماید: ﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُمۡ﴾ [التغابن: ١٦] «آن‌قدر که در توان دارید تقوای پروردگار را کسب کنید.» و می‌فرماید: ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا﴾ [البقرة: ٢٨٦] «خداوند هیچ فردی را جز به اندازه‌ی توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند.» و می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَا نُكَلِّفُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٤٢﴾ [الأعراف: ٤٢] «کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند، ما هیچ فردی را جز به اندازه‌ی توانایی تکلیف نمی‌کنیم، آن‌ها اصحاب بهشت هستند و در آن جاودان خواهند ماند.» و این راهی است که هرکس در آن وارد شود بر عدالتی قرار گرفته که خداوند برایش در کتاب و میزان نازل کرده است.[۱]

۴. واجب است بین مطلق و معین فرق نهاد. بنابراین نصوص وعیدی که در کتاب و سنت وجود دارد و مواردی را که امامان در مورد تکفیر و تفسق بر آن حکم کرده‌اند، نباید به صورت مشخص و معین در مورد فردی جاری کرد مگر این‌که شروط آن، موجود و موانع از آن منتفی شده باشد و در این مسائل بین اصول و فروع هیچ فرقی وجود ندارد.[۲]

۵. علم و ایمان و هدایت در آن چیزی است که رسول الله ﷺ آورده است و خلاف آن به طور مطلق، کفر است پس نفی کردن صفات پروردگار کفر است و تکذیب نمودن دیدن پروردگار در آخرت و

۱- مجموع الفتاوی.

۲- مصدر سابق.

بودنش بر عرش و این‌که قرآن کلام پروردگار است و این‌که با موسی سخن گفت و ابراهیم را به عنوان خلیل برگزید، کفر می‌باشد.

۶. اما حکم کردن در مورد یک فرد معین که او کافر است و یا شهادت دادن به این‌که او جهنمی و در آتش می‌باشد، احتیاج به دلیل معین دارد و در چنین مواردی حکم کردن متوقف بر اثبات شروط و نفی کردن موانع می‌باشد و هنگامی که این مسائل دانسته شد، تکفیر کردن افراد معین از کسانی که جاهلند و امثال آن‌ها و حکم نمودن به کفرشان، از جمله مسائلی است که اقدام به آن جایز نیست مگر این‌که بر هر کدام از آن‌ها اتمام حجت شود؛ چنان‌که برای‌شان معلوم شود که آن‌ها با رسولان پروردگار مخالفند گرچه در کفر بودن این مقالات شکی نیست و این سخن در مورد کسانی که تکفیر معین می‌شوند، جاری است.[۱]

۷. با این حال من همیشه و کسانی که با من مجالست دارند این مسئله را از من دریافت داشته‌اند که بیشتر از هرکس از نسبت دادن فرد معین به کفر و یا فسق و یا معصیت نهی کرده‌ام مگر این‌که دانسته شود که فرد مورد نظر بر او اتمام حجت شده است طوری که بعد از آن مخالفش را می‌توان تکفیر و یا تفسیق و یا عاصی خواند و من به تحقیق می‌دانم که خداوند از خطاهای این امت می‌گذرد گرچه این خطا در مسائل علمی و یا عملی باشد. سلف این امت در بسیاری از این مسائل با همدیگر اختلاف داشتند ولی مشاهده نشد که یکی از آن‌ها دیگری را تکفیر و یا تفسیق کند و یا عاصی بنامد.

۱- مصدر سابق

۸. و این خلاف آن چیزی است که بعضی از مردم چون اسحاق اسفراییِنی و پیروانش می‌گویند که: «لا نکفر الا من کفرنا»: «تکفیر نمی‌کنیم مگر کسانی که ما را تکفیر کردند.» چون تکفیر کردن حق آن‌ها نیست بلکه حق خداوند متعال است. انسان حق ندارد کسی که او را تکذیب کرده، تکذیب نماید و با خانواده‌ی فردی که با خانواده‌اش زنا کرده، زنا نماید. اگر مردی را بر انجام عمل لواط مجبور کنند برایش جایز نیست با اجبار کردنش در صدد جبران برآید چون این حرام و حق خداوند است و اگر نصاری، پیامبر ما را فحش دهند برای ما جایز نیست که مسیح علیه السلام را فحش دهیم و اگر یک رافضی ابوبکر و عمر را تکفیر کند ما حق نداریم که علی را تکفیر نماییم.[1]

حاکم کردن شریعت خداوند واجب است

واجب بودن حکم به آنچه خداوند نازل کرده، صلاحیت شریعت غراء اسلام و قابلیت تطبیق دادنش در هر زمان و مکان، چیزی است که حتی دو مسلمان در جهان یافت نمی‌شود که در موردش اختلاف نظر داشته باشند و این امر به قدری واضح است که احتیاج به توضیح ندارد.

ظالم‌تر از همه کسی است که بین امت اسلام و حاکمیت شرع و قوانین و احکامی که عهده‌دار سعادت و آرامش و رستگاری و امنیت بشر است، فاصله و ممانعت ایجاد کند و مردم را ملزم به اجرای قوانین ساخته‌ی بشر و احکام جاهلی نماید. نشانه‌های ظلم را احیا کردند و روش‌های عادلانه را از بین بردند اما هرگز این جرم و جنایت قادر نیست ما را در نظر و استدلال از

۱- منهاج السنة (۲۴۴/۵)

قواعد اهل علم و اصول اهل سنت خارج گرداند و وارد این واقعیت گناه آلود و مصیبت بار نماید.

به درستی که مسئولیت سنگین و امانت بسیار بزرگ است، امت اسلام دچار تفرقه گردیده و ثروت‌های آن ضایع شده و سرزمین‌هایی از آن غصب گردیده و اغلب افراد آن به حقیقت دین‌شان جاهلند، بسیاری از افراد امت دچار انواع اذیت و آزار گشته‌اند و آن‌ها نیز که به چیزی از شریعت ملتزم می‌باشند، افراد مستضعفی هستند که در گیرودار اختلافات احزاب مختلف دچار نزاع و تفرقه شده‌اند، پناه بر خدا که تنها او مرجع رسیدگی به شکایات بندگان است.

آیا تکفیر حاکمان و ترور مسئولان وسیله‌ی نجات از این مصائب و گرفتاری‌هاست؟ این شیوه چه اندازه امت را دچار ضرر و زیان کرد و در مقابل دینش ممانعت ایجاد نمود، جوانانش را از التزام به شریعت و تمسک به سنت به خاطر ترس و رعب ایجاد شده در شرایط مذکور بازداشت.

این کار چه چیز را به امت تقدیم و بهره و ثمره اش چه بوده است؟ آیا ثمره‌ای جز ترس و وحشت، اضطراب، دلهره، نفرت از دین، رجعت به قهقرا، زندانی شدن، فتنه‌ها، ریختن خون‌ها و مباح شدن اموال و نوامیس توسط ظالمین چیزی دیگر در بر داشته است؟ إنا لله و إنا الیه راجعون.

دیگران نیز در گیرودارهای سیاسی فرو رفتند و شروع به دویدن به این طرف و آن طرف کردند، با جسارت تمام شریعت خداوند را در ردیف قوانین قراردادی و جاهلی بشر قرار دادند. مجالس پارلمانی تشکیل دادند و بر سر این‌که حکم خدا را حاکم قرار دهند شروع به مناقشه و رأی گیری نمودند!!! پس اگر با اکثریت پیروز شود آن را به سوی رئیس حکومت می‌برند، اگر آن را تأیید کند که آن تأیید می‌شود و گرنه به پارلمان برگردانده می‌شود تا دوباره بر سر آن رأی گیری شود. و زمانی هم که شریعت خداوند با اکثریت

آراء تأیید نمی‌شود و یا در حالتی که رأی نمایندگان مساوی شود، شریعت پروردگار ترک و پشت سر انداخته می‌شود!! پروردگارا ما را ببخش. پروردگارا ما را ببخش.

ای کاش برای یک بار هم که شده موفق می‌شدند!! ولی هرگز موفق نمی‌شوند؛ چون تطبیق دادن شریعت جز به شیوه‌ی شرعی عملی نیست و این از آن جهت قابل بحث است که آن‌ها خود را در محظورات شرعی می‌اندازند که در بسیاری از امور با اصول عقیده و فروع شریعت در تصادم است و هم‌خوانی ندارد!!!

این‌ها و آن‌ها و دیگرانی که در زمین، جاهلانه و بدون علم فریاد نجات را سر می‌دهند، از تربیت کردن مسلمانان بر اساس دین‌شان و دعوت کردن‌شان به سوی عمل به احکام و مزین شدن به فضایل اخلاقی و آداب دینی که رضایت پروردگار را برای‌شان به ارمغان می‌آورد، غافلند چیزی که سعادت و سیادت‌شان را تحقق می‌بخشد. آری همگی از تصفیه کردن، اعراض نموده‌اند چیزی که پیش از هر چیز مسلمانان به آن محتاجند؛ چون شرک در تمام مظاهر و اشکالش حیات مسلمانان را آلوده کرده است لذا دعوت مسلمانان به تصفیه و برحذر کردن‌شان از انواع بدعت‌های ناپسند و افکار باطل وارداتی و از بین بردن جمود مذهبی و زایل کردن تعصب حزبی چیزی که بیش از هر چیز باعث تفرق و تشطط و اختلاف بین امت است باید در اولویت کار قرار گیرد؛ اما کجا می‌شود به آن‌ها امیدوار بود؟[۱]

کفر عملی و اعتقادی

بعضی از مردم بین کفر عملی و اعتقادی فرقی نمی‌نهند و هر فردی را که به غیر از آنچه خداوند متعال نازل فرموده حکم کند، کافر خارج از دین

۱- اصول التکفیر و ضوابطه و شروطه، عنبری (ص: ۵).

می‌دانند ولی این نظر صحیح نمی‌باشد که هم اکنون در صدد شرح تفصیلی آن برمی‌آییم، همان‌گونه که از نظرتان خواهد گذشت، تفصیل این موضوع از طریق سلف صالح امت به ما رسیده است و آن‌ها افرادی چون ابن عباس و ابن مسعودﷺ از اصحاب و مردان بزرگی از تابعین چون حسن بصری و نخعی می‌باشند که کفر را به دو قسمت عملی که باعث خروج از دین نمی‌شود و اعتقادی که موجب خروج از دین است، تقسیم بندی کرده‌اند.

سخنان اصحاب در مورد تکفیر

الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ﴾ [المائدة: ٤٤] «کسانی که به آنچه خداوند نازل کرده حکم نکنند کافر هستند».

۱. براء بن عازب ﷺ می‌گوید: این آیات سه گانه‌ی سوره‌ی مائده در مورد کافران نازل شده است که مسلم در صحیح خویش آن را تخریج کرده است. آیات سه‌گانه عبارتند از:«الکافرون. الظالمون. الفاسقون»[۱] که یک بار آن‌ها را کافر، بار دیگر ظالم و بار سوم فاسق می‌خواند.

۲. گفته شده که به طور مطلق این آیات در مورد کافران می‌باشد چون مسلمان به واسطه‌ی ارتکاب گناه کبیره کافر نمی‌شود و بر این اساس ابن عباس، قتاده و ضحاک حکم کرده‌اند.

۳. از ابن عباسﷺ باز هم نقل شده که این آیات در مورد یهود بصورت خاص نازل شده است و عین این سخن را از جمعی دیگر از سلف نقل کرده‌اند.

۱- مائده: ۴۴،۴۵،۴۷

۴. ابن عباس رضی الله عنهما گفته است: هرکس حکم کردن به آنچه خداوند نازل کرده را تکذیب کند به تحقیق کافر شده است و هرکس آن را عملی سازد او ظالم و فاسق است.

۵. ابن قیم در مدارج السالکین (۳۶۴/۱) گفته است: این سخن تفسیر و تأویل عموم اصحاب است.

۶. و ابن مسعود و حسن و نخعی گفته‌اند: این آیات به طور عام در مورد یهود است و در این امت هرکس رشوه بگیرد و به غیر از آنچه خداوند نازل کرده حکم کند، کافر شده و ظلم و فسق کرده است. و گفته شده: این سخن حمل بر این می‌شود که فردی به قصد جحد و تکذیب و یا به حلال دانستن و یا به خاطر اهمیت ندادن، حکم به غیر ما انزل الله را ترک نماید، این سخن را ابوسعود بیان داشته است.

خلاصه این‌که: این آیات در حق کافران و یهود نازل شده است و در بین مسلمانان بر هرکس که به قرآن و سنت حکم نکند، منطبق است؛ حال اگر حکم به قرآن و سنت را تکذیب کند و یا انکار نماید و یا حکم به غیر کتاب و سنت را حلال بداند و یا اجازه دهد، دچار کفر اعتقادی که باعث خروج از دین می‌باشد، شده است ولی اگر به خاطر هوی و رشوه آن را انجام دهد ولی بدان حکم نکند، چنین فردی مرتکب ظلم و فسق گشته است و کافر نمی‌شود.

طبری و اسباب نزول

امام طبری در تفسیر فرموده‌ی خداوند متعال در سوره‌ی مائده ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ﴾ [المائدة: ٤٤] می‌فرماید: بهترین سخن در این مورد کلام کسی است که می‌گوید: این آیات در مورد

کفار اهل کتاب نازل شده است؛ چون شأن نزول قبل و بعد از آیه‌ی مذکور در مورد اهل کتاب است و مقصود از آن، همان‌ها هستند و این آیات در سیاق خبر آن‌ها آمده است؛ بنابراین چنانچه خبر از حال آن‌ها باشد، شایسته‌تر است. حال اگر گوینده‌ای اظهار دارد: خداوند متعال به صیغه‌ی عموم خبر را بیان داشته است بنابراین تمام کسانی را که به غیر از شریعت حکم می‌کنند، شامل می‌شود پس چرا تو آن را تخصیص می‌دهی؟ در جوابش گفته شده: خداوند متعال از قومی خبر داده که منکر حکمی هستند که در قرآن به آن حکم شده است و از آن‌ها خبر داده که به واسطه‌ی ترک کردن حکم، بدان صورت که ترک کرده‌اند، کافر هستند و در مورد تمام کسانی که به آنچه خداوند متعال نازل کرده به قصد جحد و انکار حکم نمی‌کنند، حکم همین است چنان‌که ابن عباس رضي الله عنهما گفته: چنین فردی کافر به پروردگار است؛ زیرا پس از آگاهی از نزول حکم خداوند متعال در کتابش، آن را انکار نمودند و این همانند انکار نبوت پیامبر ﷺ بعد از علم و اطلاع از نبوتش می‌باشد.[۱]

نجاشی به قرآن حکم نکرد

شیخ الاسلام ابن تیمیه در مجموع الفتاوی می‌گوید: کافران نیز به همین صورت می‌باشند. کسی که در دارالکفر دعوت پیامبر ﷺ به او برسد و به رسالت او علم پیدا کند و به او و هر آنچه بر او نازل شده، ایمان آورد و آن مقدار که بتواند تقوای خدا را رعایت کند آن‌گونه که نجاشی و دیگران انجام دادند که هجرت کردن به دارالاسلام برای‌شان ممکن نشد و به تمام شریعت اسلام هم ملتزم نشدند و سبب آن ممنوعیت هجرت و اظهار دین

۱- به تفسیر طبری نگاه شود.

بود و کسی هم پیش او نبود که تمام شریعت را به او آموزش دهد و با این وصف باز هم او مؤمن و از اهل بهشت است؛ همان‌گونه که مؤمن آل فرعون یا زن فرعون هم با قوم فرعون زندگی می‌کرد بلکه یوسف صدیق‌ع با اهل مصر که کافر بودند، معاشرت و زندگی می‌کرد و برایش نیز مقدور نبود تمام آن چیزهایی را که می‌دانست با آن‌ها انجام دهد ولی آن‌ها را به توحید و ایمان دعوت کرد اما جوابش را ندادند.

خداوند متعال از زبان مؤمن آل فرعون بازگو می‌کند که از یوسف خبر می‌دهد و می‌فرماید: ﴿وَلَقَدۡ جَآءَكُمۡ يُوسُفُ مِن قَبۡلُ بِٱلۡبَيِّنَٰتِ فَمَا زِلۡتُمۡ فِي شَكّٖ مِّمَّا جَآءَكُم بِهِۦۖ حَتَّىٰٓ إِذَا هَلَكَ قُلۡتُمۡ لَن يَبۡعَثَ ٱللَّهُ مِنۢ بَعۡدِهِۦ رَسُولٗاۚ﴾ [غافر: ٣٤] «قبلاً یوسف‌ع با دلایل آشکار پیش شما آمد و تا زمان وفات ایشان شما در آنچه برای‌تان آورده بود، در شک و تردید بودید سپس گفتید: خداوند بعد از او رسولی را مبعوث نفرموده است.» نجاشی نیز به همان صورت هرچند پادشاه نصاری بود اما قومش برای داخل شدن به اسلام از وی پیروی نکردند و تنها چند نفر با او مسلمان شدند و به همین خاطر آن‌گاه که وفات نمود، کسی نبود تا بر او نماز بخواند پس رسول الله ﷺ در مدینه بر او نماز خواند؛ ایشان همراه مسلمانان به سوی محل برگزاری نماز خارج شدند و آن‌ها را پشت سر خویش به صف کرده و خبر مرگ نجاشی را به آن‌ها داد و فرمود: «إِنَّ أَخًا لَكُمْ من اهل الحبشة قَدْ مَاتَ فَقُومُوا فَصَلُّوا عَلَيْهِ»: «برادر شما از اهل حبشه وفات نمود، برخیزید و بر او نماز بخوانید.» بسیاری از شرایع اسلام را به خاطر عجز و ناتوانی نتوانست انجام دهد، هجرت و جهاد و حج نکرد بلکه حتی روایت است نمازهای پنج‌گانه و روزه‌ی ماه رمضان را نیز نتوانست به جای آورد و زکات شرعی را نیز پرداخت

ننمود؛ چون این کارها باعث اعلان دینش می‌گردید و قومش او را انکار می‌کردند و در چنان وضعی نمی‌توانست با آن‌ها مخالفت کند.

و ما نیز بطور قطع می‌دانیم که او برایش ممکن نبود در بین آن‌ها به وسیله‌ی احکام قرآن حکم کند در حالی‌که خداوند در مدینه بر پیامبرش واجب نمود که اگر اهل کتاب پیش او آمدند جز به وسیله‌ی آنچه که خداوند نازل کرده است، بر آن‌ها حکم نکند و او را برحذر داشت که در بعضی از شریعت او را در امتحان و آزمایش قرار ندهند، چنان‌که حد زنای محصن، رجم می‌باشد و در دیه، جانب عدل را رعایت نماید و در قصاص بین افراد ضعیف و قدرتمند فرقی نگذارد.

برای نجاشی مقدور نبود که به قرآن حکم کند؛ چون قومش در این کار او را همکاری نمی‌کردند. چه بسیار روی می‌داد که مردی قضاوت بین یک مسلمان و یک تاتار را به عهده می‌گرفت و در نفس خویش خواهان اجرای عدالتی بود که عمل به آن برایش ممکن نبود و در آن حال کسانی بودند که از آن ممانعت می‌کردند و خداوند متعال نیز هیچ فردی را زیادتر از حد توانایی تکلیف نمی‌کند و عمر بن عبدالعزیز به خاطر بعضی از کارهایی که در راستای برپا نمودن عدالت بود، مورد تعدی و آزار قرار گرفت تا جایی که گفته شد به خاطر آن مسمومش کردند.

نجاشی و امثال او سعادتمند در بهشت پروردگارند گرچه از شرایع اسلام آنچه را قادر به انجامش نبودند، ملزم نشدند و تنها به احکامی فرمان دادند که قادر به حکم کردن به آن بودند. به همین خاطر خداوند این‌ها را جزو اهل کتاب به حساب آورده است؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ لَمَن يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَٰشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًاۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْۗ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ

ٱلۡحِسَابِ﴿١٩٩﴾﴾ [آل عمران: ۱۹۹] «از اهل کتاب کسانی هستند که به خدا و آنچه بر شما و خودشان نازل شده، ایمان آورده و خشوع‌شان برای خداست و آیات پروردگار را به بهای اندک نمی‌فروشند، اجر و پاداش چنین کسانی با خداست به درستی که پروردگار بسیار سریع به حساب‌ها رسیدگی می‌کند.» بعضی از افراد سلف شأن نزول این آیه را در مورد نجاشی دانسته‌اند چنان‌که از جابر و ابن عباس رضی الله عنهم در این زمینه روایت است و بعضی دیگر چون حسن و قتاده می‌گویند در مورد نجاشی و همراهانش نازل شده است.

این مقصود اصحاب بود ولی اطاعت شده تنها پروردگار است و لفظ آیه به صورت جمع و در مورد یک فرد معین به کار نمی‌رود.[۱]

معنی حکم در کتاب و سنت

۱. **به معنی تصرف و خواستن و مالکیت می‌باشد.** خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ﴾ [یوسف: ٤٠] «حکم تنها از آن خداست و دستور داده است جز او را نپرستید و دین استوار و محکم تنها این است».

أ. ابن کثیر رحمه الله گفته است: خداوند متعال خبر داده که حکم و تصرف و اراده و ملک همگی از آن خداوند متعال است و تمام بندگانش را دستور داده که جز او را عبادت نکنند. سپس می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ﴾ یعنی آن چیزی که از توحید پروردگار و اخلاص در عمل شما را به آن دعوت می‌کنم همان دین مستقیمی است که خداوند به آن دستور داده و حجت را به

۱- مجموع الفتاوی (ج: ۲۱۷/۱۹)

وسیله‌ی آن تمام کرده است و دلیل و برهانی است که آن را دوست دارد و می‌پسندد.[۱]

ب. امام شوکانی در تفسیر آیه‌ی: ﴿إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ می‌فرماید: یعنی در عبادت کردن حکم تنها از آن پروردگار است؛ چون اوست که شما را آفریده و این بت‌هایی را که بدون دلیل و برهان به عنوان معبود برای خویش مقرر داشته‌اید نیز مخلوق خداوند می‌باشند.[۲]

۲. **به معنی حکم پیامبر ﷺ می‌باشد.** خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لِتَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِمَآ أَرَىٰكَ ٱللَّهُۚ﴾ [النساء: ۱۰۵] «تا بین مردم به آنچه خداوند به تو ارائه نموده، حکم کنی.» ابن کثیر رحمه الله در تفسیر این آیه می‌گوید: از عالمان علم اصول، تعدادی با استناد به این آیه می‌گویند که رسول الله ﷺ نیز می‌شود به اجتهاد خود حکم نماید و از ام سلمه از رسول الله ﷺ در صحیحین ثابت است که: صدای افراد مخاصمی را جلو در حجره‌اش شنید لذا به سوی آن‌ها از منزل خارج شد و فرمود: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ وَإِنَّما أَقْضِي بنَحْوِ مِمَّا أَسْمَعُ وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَلْحَنَ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ فَأَقْضِيَ لَهُ فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ بِحَقِّ مُسْلِمٍ فَإِنَّمَا هِيَ قِطْعَةٌ مِنْ النَّارِ فَلْيَحْمِلْهَا أَوْ يَذَرْهَا»[۳]: «آگاه باشید که من تنها بشری هستم و آن‌گونه که می‌شنوم، قضاوت می‌کنم شاید یکی از شما در استدلال کردن و بحث نمودن از دیگری سخنورتر باشد و من هم به نفع او بر حسب ظاهر قضاوت کنم بنابراین اگر قضاوت به

۱- تفسیر ابن کثیر (ج: ۲، ص:۴۹۶)

۲- فتح القدیر (ج: ۳، ص: ۲۷)

۳- متفق علیه

نفع او صورت گرفت و حق برادرش به او داده شد آن قطعه‌ای از آتش جهنم است آن را بگیرد یا رها نماید».

۳. **به معنی حکم کردن اصحاب است.** رسول الله ﷺ به سعد بن معاذ رضی الله عنه گفت: «لَقَدْ حَكَمْتَ فِيهِمْ بِحُكْمِ اللَّهِ»[۱]: «در مورد آن‌ها به همان چیزی که حکم خداوند بود، فرمان دادی».

بدعت و فسادکنندگان دین

اهل سنت در این مورد که بدعت به دو قسمت تقسیم می‌شود، اتفاق نظر دارند. اول بدعتی است که باعث کفر می‌شود و صاحبش را از اسلام خارج می‌کند. دوم بدعتی است که به موجب آن صاحبش کافر نمی‌شود.

کسی که بدعت‌گذار است با کسی که قانون تشریع می‌کند، فرقی با هم ندارند؛ هرچه در مورد یکی از آن‌ها گفته شود در مورد دیگری نیز صادق است. ابن ابی العز حنفی چه زیبا بیان داشته است که فساد را سه دسته و گروه وارد اجتماع می‌نمایند و از ابن مبارک نقل می‌کند که فرمود:

و هل افسد الدین الا الملوك   و الاحبار سوء و رهبانها

آیا دین را جز پادشاهان و علمای فاسد و راهبان به فساد می‌کشاندند؟

۱. پادشاهان ظالم به وسیله‌ی سیاست‌های ظالمانه، متعرض شریعت می‌گردند و با آن به دشمنی می‌پردازند.

۲. علمای فاسد نیز توسط نظرات و قیاس‌های باطلی که متضمن تحلیل حرام خداوند و رسولش است، حرام کردن مباح پروردگار و معتبر دانستن چیزی که خداوند آن را از اعتبار انداخته و ملغی نمودن

۱- شیخین آن را روایت کرده‌اند.

چیزی که از نظر پروردگار قابل اعتبار است، مطلق دانستن چیزی که خداوند آن را مقید کرده و مقید نمودن مطلقات و امثال این‌ها که خارج از شریعت اسلام است.

۳. راهبان که همان جاهلان اهل تصوف‌اند. به وسیله‌ی ذوق‌ها، حالات، تخیلات و کشفیات باطل شیطانی، متعرض حقایق ایمان و شرع می‌شوند و کار آن‌ها متضمن تشریع دینی است که خداوند به آن اجازه نداده و باطل کردن دینی است که خداوند بر زبان رسولش آن را تشریع نموده و همچنین معارضه کردن حقایق ایمان با خدعه و نیرنگ‌های شیطانی و بهره‌مندی‌های نفس می‌باشد.

أ. پادشاهان در صورت تعارض دین و سیاست، سیاست را انتخاب می‌کنند.

ب. عالمان فاسد در صورت تعارض عقل و نقل، عقل را ترجیح می‌دهند.

ج. و صاحبان ذوق و حال هنگام تعارض ذوق و کشفیات‌شان با ظاهر شرع، ذوق و کشف را بر می‌گزینند.[۱] من هم می‌گویم: علمای سلف نیز شرع را بر عقل و کشف و سیاست ترجیح داده و انتخاب می‌کنند.

حلال کردن حرام خداوند، شرک است

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗاۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٣١﴾ [التوبة: ۳۱] «عالمان و زاهدان خویش را تبدیل به رب کردند و همچنین مسیح پسر مریم را، در حالی که جز پرستش معبود واحدی که جز او معبود به حقی نیست به آن‌ها دستور داده نشده بودند، پاک و منزه است از

---

۱ شرح عقیده طحاویه ۲۰۴.

آنچه برایش شریک قرار می‌دهند.» سید قطب می‌گوید: خداوند در این آیه حکم شرک را و در آیه‌ی بعدی حکم کفر را به صرف دریافت شریعت از آن‌ها و اطاعت کردن و پیروی نمودن‌شان بر علیه آن‌ها صادر کرده است و این امر بدون در نظر گرفتن اعتقاد و شناخت و به تنهایی کافیست تا انجام دهنده‌ی چنین کارهایی را دچار شرک کند چیزی که انسان را از دایره‌ی ایمان خارج و به جرگه‌ی کفر و کافران وارد می‌گرداند. هرگاه مردم از شریعت و قوانینی غیر از شریعت الله تعالی پیروی کردند همان چیزهایی که در مورد یهود و نصاری بکار رفته، صحیح است که در مورد آن‌ها نیز استعمال شود و هر اندازه مدعی ایمان باشند، مشرک‌اند و به خداوند متعال ایمان ندارند؛ چون این صفت به صرف پیروی کردن از قوانین بشر به آن‌ها ملحق می‌گردد و عدم انکار از جانب آن‌ها نیز ثابت می‌کند که پیروی کردن‌شان به خاطر اجبار و اکراهی است که بر آن‌ها وارد می‌شود و قادر به دفع آن نیستند؛ چون ممکن نیست این دروغ تراش‌ها و تهمت زدن‌ها را بر خداوند ببندند (جمله مفهوم نیست).[۱]

این تفسیر کردن سید که مطلق پیروی کردن را موجب کفر می‌داند و تنها اکراه و اجبار را استثناء می‌نماید، با تفسیری که رسول الله ﷺ از این آیه می‌نماید، مخالف است آن‌جا که ترمذی و دیگران از عدی پسر حاتم روایت می‌کنند که می‌گوید: به خدمت رسول الله ﷺ رسیدم در حالی که صلیبی از طلا به گردن داشتم، خطاب به من فرمود: ای عدی این بت را از خود دور کن و آن‌گاه از سوره‌ی برائت این آیه را قرائت نمود: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ آن‌گاه فرمود: «أَمَا إِنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا يَعْبُدُونَهُمْ وَلَكِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا أَحَلُّوا لَهُمْ شَيْئًا اسْتَحَلُّوهُ وَإِذَا حَرَّمُوا عَلَيْهِمْ

۱- ظلال القرآن ۱۶۴۲/۳.

شَيْئًا حَرَّمُوهُ»: «آن‌ها را عبادت نمی‌کردند بلکه هنگامی که چیزی را برای‌شان حلال می‌کردند، آن را حلال و هرگاه چیزی را برای‌شان حرام می‌نمودند، آن را حرام می‌دانستند.» رسول الله ﷺ با بیان روشن سبب شریک قرار دادن آن‌ها را با پروردگار متعال بیان می‌دارد طوری که خالی از هرگونه شبهه و پوشیدگی است و آن این‌که آن‌ها معتقد به حلال بودن حرام خدا و تحریم حلال پروردگار بودند چیزی که لازمه‌ی آن، جحد و تکذیب است همان‌گونه که رسول الله ﷺ در حدیث مورد نظر فرمود: «كَانُوا إِذَا أَحَلُّوا لَهُمْ شَيْئًا اسْتَحَلُّوهُ».

پس واقعیت آن‌گونه که سید قطب اعلام می‌دارد، نیست که پروردگار متعال تنها به خاطر دریافت قوانین و شرایع از احبار و راهبان و اطاعت کردن و پیروی نمودن‌شان، علیه آن‌ها حکم شرک صادر نموده است. و در روایتی که از حذیفه وارد است نیز مسئله روشن می‌گردد؛ آن‌گاه که نظر او را در مورد این آیه پرسیدند، گفت: آن‌ها برای‌شان نماز و روزه برپا نمی‌داشتند بلکه اگر چیزی را برای‌شان حلال می‌کردند، آن‌ها نیز حلال می‌دانستند و هرگاه چیزی را که خداوند متعال بر آن‌ها حلال کرده بود تحریم می‌کردند، آن‌ها نیز آن را حرام می‌دانستند و این پذیرش ربوبیت آن‌هاست.[۱] اگر مردم به حلال و حرام خداوند همان‌گونه که هست، معتقد باشند ولی از سرپرستان امور در تحریم حلال و حلال کردن حرام به خاطر هوی و هوس و نافرمانی پیروی نمایند اگر چه مجبور هم نباشند، به تحقیق کافر نمی‌شوند. شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: کسانی که احبار و راهبان را رب خویش قرار داده‌اند و در تحریم حلال خداوند و حلال کردن حرامش از آن‌ها پیروی می‌کنند، دو قسم می‌باشند:

۱- تفسیر طبری.

دسته‌ی اول می‌دانند که آن‌ها دین خداوند را با حلال نمودن حرامش و تحریم حلالش تغییر داده‌اند و به پیروی از بزرگان خویش در این کار اقدام و به آن هم معتقدند و همچنین می‌دانند بدین وسیله با پیامبران به مخالفت برخاسته‌اند؛ این کفر است، هرچند برای‌شان نماز نخوانند و سجده نکنند و... خداوند متعال و رسولش آن را به عنوان شرک قرار داده‌اند، پس هرکس بدان معتقد باشد دچار شرک شده است.

دسته‌ی دوم کسانی هستند که به حلال و حرام خداوند و رسولش معتقدند و تنها در معصیت و نافرمانی از آن‌ها پیروی می‌کنند همان‌گونه که بعضی از مسلمانان به انجام بعضی از معاصی اقدام می‌نمایند ولی در همان حال به گناه بودن آن کار هم واقفند؛ حکم این‌گونه افراد همچون اهل معصیت است.[۱] این شرح و تفصیل حکم خداوند متعال در مورد محکومینی است که در حلال کردن حرام خداوند و حرام نمودن حلالش از سرپرستان امور پیروی می‌کنند و آنچه را خداوند نازل و رسولش به آن دستور داده، بر خود حاکم ننموده‌اند. اما آیه‌ی مورد بحث هیچ ارتباطی به حاکمانی که دین خدا را تغییر داده‌اند ندارد و قبلاً در مورد آنها توضیح داده شده است.

در بعضی از حالت‌های نادر گاهاً محکومین کافر شده و بطور کلی از دین خارج می‌شدند بدون این‌که حاکمان تکفیر شوند و آن هنگامی است که حاکم مجتهد و ملتزم به شرع اسلام است ولی حق بر او پوشیده می‌ماند لذا اقدام به تحلیل حرام و تحریم حلال می‌نماید در این مورد کافر نمی‌شود و به خاطر اشتباهی که مرتکب شده، مؤاخذه نمی‌گردد اما اگر محکومینی آگاهانه و بعد از روشن شدن حق و اقامه‌ی حجت به حلال کردن حرام و تحریم حلال توسط آن حاکم معتقد باشند و از او پیروی نمایند، کافر می-

---

۱- کتاب الایمان (ص: ۶۷).

شوند.[1] شیخ الاسلام ابن تیمیه‌؛ می‌گوید: آن کس که حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال نموده است اگر مجتهد باشد و هدفش در این کار پیروی کردن از رسول الله ﷺ باشد ولی در واقع حق بر او پوشیده مانده و در حد توان نیز تقوای پروردگار را در نظر گرفته است، چنین فردی به واسطه‌ی خطایش مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرد بلکه به خاطر اجتهادش که با آن پروردگارش را اطاعت کرده، پاداش نیز دریافت می‌دارد ولی اگر کسی بداند با توجه به شریعت اسلام که رسول الله ﷺ عرضه داشته، آن کار خطا و اشتباه است ولی به آن معتقد و از او پیروی کند و از فرموده رسول الله ﷺ اعراض نماید، بهره‌ای را از آن شرک که خداوند آن را ناپسند و مذموم دانسته نصیب خود می‌گرداند مخصوصاً اگر به خاطر هوای خویش این پیروی را انجام داده باشد و هرچند می‌داند آن امر مخالفت با رسول خداست ولی با دست و زبان او را یاری کند؛ چنین کاری شرک و صاحبش مستحق عذاب و عقوبت است.[2]

تشریع و قانون‌گذاری حق خداوند متعال است

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَمۡ لَهُمۡ شُرَكَٰٓؤُاْ شَرَعُواْ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمۡ يَأۡذَنۢ بِهِ ٱللَّهُۚ وَلَوۡلَا كَلِمَةُ ٱلۡفَصۡلِ لَقُضِيَ بَيۡنَهُمۡۗ وَإِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ٢١﴾ [الشوری: ۲۱]«آیا برای خود شریکانی قرار داده‌اند که در دین به آنچه الله اجازه نداده است، تشریع می‌کنند و اگر حکم تأخیر عذاب نبود میان‌شان داوری می‌شد و برای ظالمین عذابی دردناک می‌باشد».

---

۱ الحکم بغیر ما انزل الله للعنبری ص۱۰۹.

۲- کتاب الایمان.

این آیه می‌رساند که تشریع کردن حق خالص پروردگار متعال است و هرکس در موردی از آن با او نزاع نماید، مشرک است.[۱] بعضی پنداشته‌اند که بدون تفصیل و جدایی می‌توان حکم مشرک را بر هرکسی که به غیر آنچه خداوند نازل کرده حکم می‌کند، صادر کرد و بعضی دیگر نیز می‌گویند: صورتی که هم اکنون ما در موردش بحث می‌کنیم، بدون اختلاف و نزاع یکی از صورت‌های شرک اکبر است و دلیل آن را هم تنها به این صورت ارئه می‌دهند که تشریع و قانون‌گذاری بطور مطلق حق خالص پروردگار متعال است و هرکس در چیزی از آن با او نزاع کند، مشرک است؛ چنان‌که می‌فرماید: «أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ» «آیا برای خود شریکانی قرار داده‌اند که در دین به آنچه الله اجازه نداده است تشریع می‌کنند.»[۲]

درست است -همان‌گونه که در اول کتاب توضیح دادیم- تشریع و قانون‌گذاری حق خالص پروردگار متعال است اما در مورد این‌که بصورت مطلق هرکس بر خلاف ما انزل الله حکم کرد مشرک باشد، درست نیست و سوگند به پروردگار، این امر بدین صورت با اصول اهل سنت و جماعت همخوانی ندارد و همان‌گونه که بارها توضیح داده‌ایم و آنچه قبلاً در توضیحات آیات ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ [التوبة:۳۱] و آیه‌ی ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٤﴾ [المائدة:٤٤] گفتیم، مبین آن است و در این‌جا نیز بر آن تأکید می‌کنیم.

بعضی از مصنفان کتاب‌های تحذیر از بدعت و بدعت گذاران، از این آیه به عنوان شاهد بر ادعای خویش استفاده کرده همان‌گونه که همگی به آن

۱- حکم الله و ما ینافیه (ص: ۳۷-۳۸).

۲- تحکیم الشریة وصلته باصل الدین (ص: ۴۷).

استناد نموده‌اند ولی کسانی که در نکوهش مبتدعه کتاب نوشته‌اند، اهل علم و فهم راسخ بوده‌اند و آن‌ها حکم به تکفیر جمیع اهل بدعت نکرده‌اند بلکه سخن خویش را تفصیل داده و همان‌گونه که گذشت، بدعت را به دو بخش تقسیم کرده‌اند. مفسران در مورد این آیه به ذکر و بیان دو نظریه پرداخته‌اند ولی هیچ‌کدام از آن‌ها آنچه را که معاصران برداشت کرده‌اند، تأیید نمی‌نمایند و آن دو نظر هیچ ارتباطی به مسئله‌ی شرک به خداوند متعال ندارد. ابن عطیه می‌گوید: احتمال دارد منظور از شرکاء در این آیه شیاطین و اغواگران از گذشتگان باشد و ضمیر در (لهم) به کافران معاصر محمد ﷺ برمی‌گردد؛ یعنی آن شرکاء که شیاطین و اغواگران گذشته باشند برای آن کافران معاصر رسول الله ﷺ چیزی را که خداوند اجازه‌ی آن را صادر نکرده، تشریع نموده‌اند؛ بنابراین در این‌جا اشتراک در کفر و اغواگری است و شرک به الله تعالی مقصود نیست.

احتمال دیگر این است که منظور از شرکاء، بت‌ها و صنم‌ها باشند؛ بدین معنی که آیا بت‌هایی دارند و آن‌ها را در الوهیت شریک خداوند قرار داده‌اند؟، بنابراین برگشت ضمیر در (شرعوا) به همان کافران معاصر و پدران‌شان برمی‌گردد و ضمیر در (لهم) برای بت‌هایی که شریک قرار داده‌اند، برمی‌گردد؛ یعنی آن کافران برای بت‌ها و صنم‌ها چیزهای را که خداوند متعال به آن اجازه نداده، تشریع کرده‌اند.

شرعوا: یعنی ثابت نمودند و بصورت راه و رسم درآوردند.

دین در این‌جا به معنی عادات، احکام و سیره است و اعتقادات نیز در آن داخل است چون در تمامی آن‌ها قوانینی را قرار داده‌اند. در اعتقادات، بت‌ها را می‌پرستیدند و به قصد نزدیکی به آن‌ها، عبادت‌شان می‌کردند و در

مسائل عملی نیز احکامی را در رابطه با آن‌ها وضع کرده بودند. و (اذن) در این آیه به معنی امر و دستور می‌باشد.[۱]

خلاصه‌ی آن این است که در توضیح آیه دو نظر وجود دارد:

اول این‌که: آیا برای آن کافران معاصر پیامبر ﷺ شرکایی در اغوا و گمراهی از پدران و اجدادشان که گذشته‌اند، وجود دارد تا چیزی را که خداوند به آن دستور نداده است، برای‌شان تشریع کرده باشد (یعنی آن گذشتگان برای این معاصرین).

دوم این‌که: آیا این کافران معاصر بت‌هایی دارند که برای‌شان از اعتقادات و احکام چیزهایی را که خداوند به آن راضی نیست، تشریع کرده باشند.[۲]

احتیاط و پرهیز از تکفیر

امام شوکانی در سیل الجرار می‌گوید: برای مسلمانی که ایمان به خدا و روز آخرت دارد، شایسته نیست علیه مسلمانی حکم کفر صادر کند مگر اینکه دلیل و برهانی واضح‌تر از روز روشن در دست داشته باشد چون در احادیث صحیحی که از طریق جماعتی از اصحاب صادر شده، روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ قَالَ لِأَخِيهِ يَا كَافِرُ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا» وفي لفظ آخر في الصحيحين وغيرها «مَنْ دَعَا رَجُلًا بِالْكُفْرِ أَوْ قَالَ عَدُوَّ اللَّهِ وَلَيْسَ كَذَلِكَ إِلَّا حَارَ عَلَيْهِ»[۳]: «هرکس به برادرش بگوید: «ای کافر»؛ به تحقیق به یکی از آن‌ها برمی‌گردد» و در لفظ دیگر در صحیحین آمده که

۱- المحرر الوجیز.

۲- اصول و ضوابط التکفیر.

۳- متفق علیه.

«هرکس نفری را کافر بخواند یا بگوید: ای دشمن خدا و او چنین نباشد، به گوینده برمی‌گردد.» در این احادیث و آنچه در این زمینه وارد است بزرگترین منع و موعظه برای عدم تعجیل در تکفیر وجود دارد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَّن شَرَحَ بِٱلۡكُفۡرِ صَدۡرًا﴾ «کسی که نسبت به کفر شرح صدر داشته باشد و دلخوش باشد.» پس اطمینان قلبی پیدا کردن نسبت به کفر و آرام گرفتن نفس به آن برای تحقق آن لازم است؛ بنابراین صرف عقاید شرک در کسی برای تحقق کفر کافی نیست خصوصاً همراه با آن نسبت به مخالفتش با طریقه و راه اسلام جاهل باشد. صادر شدن یک عمل کفری از کسی که به واسطه‌ی آن قصد خروج از دین اسلام را ندارد و یا گفتن یک کلمه‌ی کفری که به آن معتقد نیست، معتبر نمی‌باشد و باز هم امام در ردی که بر کتاب «حدائق الازهار» دارد در مورد سجده کردن برای غیر خداوند می‌گوید: باید آن را به قصد و نیت سجده کننده مقید نمود، اگر نیت او از سجده، ربوبیت و پروردگاری کسی باشد که برایش سجده می‌کند با این سجده برای پروردگار عالم شریک قائل شده و مشرک می‌شود اما اگر جز تعظیم قصد دیگری نداشته باشد، همان‌گونه که این مسئله برای بسیاری از کسانی که بر پادشاهان عجم وارد می‌شوند، روی می‌دهد که به قصد تعظیم زمین را می‌بوسند، این کار موجب کفر نیست و همه‌ی کسانی که عالم به مسائل دینی هستند، می‌دانند که تکفیر کسی به طور قطع، چیزی است که در آن قدم‌ها دچار لغزشند و هرکس دینش را به خطر اندازد، نسبت به خود مرتکب جنایت شده است.[۱]

۱- سیل الجرار (ص: ۵۸۰)

کفر، ظلم و فسق

قبلاً گفتیم که کفر، ظلم و فسق همگی بر معصیت که در مرتبه‌ی پایین‌تر از کفرند، اطلاق می‌شوند و همچنین بر کفری که باعث خارج شدن از دین است نیز بکار می‌روند. از جمله مواردی که در آن کفر به معنی معصیت است، فرموده‌ی رسول الله ﷺ می‌باشد آن هنگام که زنی از ایشان می‌پرسد: سبب این‌که اکثر اهل عذاب زنانند، چیست؟ در جواب می‌گوید: «ان ذلك واقع بسبب كفرهن»[1]: «این کار به سبب کفر آن‌ها روی می‌دهد.» پس در تفسیر آن می‌فرمایند: علتش این است که آن‌ها نسبت به شوهران‌شان کفران نعمت می‌کنند.

از جمله مواردی که در آن کفر به معنی خارج شدن از دین می‌باشد، فرموده‌ی خداوند در سوره‌ی کافرون می‌باشد: ﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡكَٰفِرُونَ ١ لَآ أَعۡبُدُ مَا تَعۡبُدُونَ ٢﴾ [الکافرون: ۱-۲] «بگو ای کافران آنچه را که شما می‌پرستید، عبادت نمی‌کنم.» و همچنین موردی که ظلم به معنی کفر بکار رفته در آیه‌ی ۱۰۶ سوره یونس می‌باشد؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَدۡعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَۖ فَإِن فَعَلۡتَ فَإِنَّكَ إِذٗا مِّنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٠٦﴾ [یونس: ۱۰۶] «از غیر الله تعالی که قادر به نفع و ضرر نیست درخواست مکن که در صورت اقدام به آن از جمله‌ی ظالمان خواهی شد.» و همچنین می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ ١٣﴾ [لقمان: ۱۳] «براستی که شرک ظلم عظیمی است.» و باز موردی که در آن ظلم به معنی معصیت است فرموده‌ی خداوند متعال

۱- این روایت را بخاری و مسلم و بسیاری از اصحاب سنن روایت کرده‌اند اما لفظ روایت این است: «بکفرهن» و «ان ذلک واقع بسبب» اضافی است هرچند که همان معنا را می‌رساند. (مصحح)

است که می‌فرماید: ﴿فَمِنۡهُمۡ ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ وَمِنۡهُم مُّقۡتَصِدٞ﴾ [فاطر:۳۲] «بعضی از آن‌ها کسانی هستند که به خود ظلم کرده‌اند و بعضی میانه‌روند.» و موردی هم که در آن فسق به معنی کفر است، این آیه است که خداوند متعال می-فرماید: ﴿وَأَمَّا ٱلَّذِينَ فَسَقُواْ فَمَأۡوَىٰهُمُ ٱلنَّارُۖ كُلَّمَآ أَرَادُوٓاْ أَن يَخۡرُجُواْ مِنۡهَآ أُعِيدُواْ فِيهَا﴾ [السجدة: ۲۰] «کسانی که فاسق شدند جایگاه‌شان آتش است؛ هرگاه بخواهند از آن خارج شوند آن‌ها را به همان‌جا برمی‌گردانند.» و بعضی وقت‌ها نیز فسق به معنی معصیت است چنان‌که خداوند متعال در مورد کسانی که به عایشه‌ی صدیقه ل تهمت زدند، می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقۡبَلُواْ لَهُمۡ شَهَٰدَةً أَبَدٗاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٤﴾ [النور: ٤] «دیگر از آن‌ها شهادت را نپذیرید چون آن‌ها فاسق شده‌اند». و از جمله موارد ظاهر و آشکار این است که قذف و بهتان باعث خارج شدن از دین نمی‌شود و فرموده خداوند متعال ما را بر آن راهنمایی می‌کند چنان‌که می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ جَآءُو بِٱلۡإِفۡكِ عُصۡبَةٞ مِّنكُمۡۚ﴾ [النور: ۱۱] «کسانی که این بهتان را نسبت دادند، جماعتی از شما بودند.» از جمله مواردی که در آن فسق به معنی معصیت است، فرموده‌ی خداوند متعال در مورد ولید بن عقبه می‌باشد که می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ﴾ [الحجرات: ٦] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر فاسقی خبری برای‌تان آورد در مورد آن تحقیق کنید.» و چنان‌که گذشت، اعتبار به عموم لفظ است خصوصیت موضوع آیه در مورد نفری، باعث تخصیص نمی‌گردد پس هرکس از حکم کردن به آنچه شریعت خداوند است به قصد معارضه و مخالفت امتناع نماید و از ملتزم شدن به آن خودداری کند، کافر، ظالم و فاسق است و همگی معنی خارج شدن از دین می‌باشد ولی اگر خودداری کردنش به خاطر هوی و آرزو باشد

و به قبح و زشتی آن هم معتقد باشد، کفر، ظلم و فسق چنین فردی باعث خروج از دین نمی‌گردد مگر این‌که آنچه باعث امتناع از حکم شده، در صحت ایمان شرط باشد؛ مانند این‌که از اعتقادی امتناع کند که لازم است به آن معتقد باشد و این مسائل در آیات مورد بحث چنان‌که ذکر شد، آشکار است. و الله اعلم.[۱]

دعای امام احمد برای حاکمان و سرپرستان امور

شیخ الاسلام در مجموع الفتاوی می‌گوید: امام احمد برای خلیفه و دیگر کسانی که او را زده و حبس کرده بودند، دعا می‌کرد و برای‌شان درخواست مغفرت می‌نمود و آنچه در حق او انجام داده و نسبت به او ظلم کرده و به سوی اعتقادی که کفر است، دعوت کرده بودند، انجام این کارها مانع از حلال دانستن دعا و مغفرت در حق آن‌ها نگردید؛ در حالی که اگر آن‌ها نسبت به اسلام مرتد شده بودند، طلب بخشش برای‌شان درست نیست و استغفار برای کافران به حکم کتاب و سنت و اجماع نادرست می‌باشد.

شیخ الاسلام می‌گوید: گاهاً از امام احمد چیزهایی نقل شده است که دلالت بر تکفیر قوم معینی می‌نماید ولی هرگاه از او در مورد مسئله‌ای دو روایت وجود داشته باشد باید در مورد آن تحقیق و بررسی نمود یا باید آن را تفصیل داد و شرح نمود، چنان‌که اگر فرد معینی را تکفیر کرده باشد به خاطر وجود شرایط تکفیر و منتفی بودن موانع آن در او می‌باشد و اگر کسی را به صورت معین تکفیر ننموده، به خاطر این است که شروط تکفیر در او نیست و موانع آن نیز منتفی نمی‌باشد و این در حالی است که به صورت عموم قول به تکفیر نموده است.

۱- اضواء البیان، شنقیطی.

امام بربهاری می‌گوید: هرگاه مردی را دیدید که علیه حاکم در جامعه دعا می‌کند بدان که او اهل هوی است و هرگاه دیدید که او برای حاکم جامعه دعا می‌کند بدان که او اهل سنت است.[۱]

اقسام حاکمان

سؤال: آیا حاکمانی که به غیر از شریعت اسلام حکم می‌کنند، کافرند؟ و اگر آن‌ها را مسلمان بدانیم در مورد این فرموده‌ی پروردگار متعال: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ﴾ [المائدة: ٤٤] چه می‌گویید؟

جواب: حاکمانی که به غیر از شریعت اسلام حکم می‌کنند دارای اقسامی هستند که بر حسب اعتقادات و اعمال‌شان حکم آن‌ها فرق می‌کند. هرکس به غیر از دین اسلام حکم کند و آن را از شریعت اسلام بهتر بداند، نزد همه‌ی مسلمانان چنین فردی کافر است و به همین صورت اگر کسی به قوانین قراردادی بشر به جای شریعت خداوند حکم نماید و آن را جایز بداند هر چند حکم کردن به شریعت اسلام را بهتر بداند، کافر می‌شود؛ چون حرام خداوند را حلال نموده است اما در صورتی که به غیر از شریعت خداوند به خاطر پیروی کردن از هواها و یا دریافت رشوه یا وجود دشمنی بین او و کسی حکم کند و در همان حال هم می‌داند که او پروردگار متعال را معصیت نموده و حکم کردن شریعت خداوند را هم واجب می‌داند چنین فردی اهل معصیت و مرتکب گناه کبیره شده است و همچنین عملش هم به عنوان کفر، ظلم و فسق اصغر بیان می‌گردد؛ همان‌گونه که از ابن

۱- شرح السنة، بربهاری.

عباس رضی الله عنهما و از طاووس و جماعتی از سلف صالح که نزد اهل علم معروفند، نقل شده است.[۱]

حکم تدریس قوانین وضعی

شیخ ابن باز می‌گوید: اگر کسانی به حرام بودن شریعت و قوانین غیر از اسلام معتقد باشند و با این حال به خاطر هواها و دوستی مال دنیا در صدد تدریس و به عهده گرفتن سرپرستی آن برای حکم کردن برآیند، چنین کسانی بدون شک فاسقند و در میان آن‌ها افراد دچار کفر و ظلم و فسق می‌شوند اما کفر و ظلم و فسق آن‌ها، اصغر و باعث خروج از دایره‌ی اسلام نمی‌گردد و این سخن در میان اهل علم مشهور است و همان‌گونه که حافظ ابن کثیر، بغوی، قرطبی و دیگران گفته‌اند، سخن ابن عباس، طاوس، عطا، مجاهد و جمعی از سلف و خلف است و معنای آن را هم ابن قیم رحمه الله در کتاب الصلاة بیان داشته است.

اما اگر کسی آن قوانین را تدریس کند و یا سرپرستی تدریس آن را به عهده گیرد و حکم کردن به آن را هم حلال بداند حال چه شریعت اسلام را بهتر بداند یا به افضلیت آن معتقد نباشد، به اجماع مسلمین دچار کفر اکبر شده است؛ چون چنین فردی با حلال دانستن قوانینی که مخالف شریعت خداوند است، چیزی را که به صورت ضروری و واضح به عنوان حرام از نظر دین شناخته شده، حلال دانسته است بنابراین حکم او چون کسی است که زنا، شراب و چیزهایی از این قبیل را حلال بداند و با این حلال دانستن، خدا و رسولش را تکذیب و با کتاب و سنت مخالفت کرده است و علمای اسلام بر کفر کسی که حرام خداوند را حلال بداند یا حلال او را از آن چیزهایی که

۱- مجموع الفتاوی، الشیخ ابن باز (ج: ۴، ص: ۴۱۶)

به ضرورت به عنوان دین شناخته شده‌اند، حرام بداند، اجماع کرده و اتفاق نموده‌اند. و هرکس سخنان عالمان دینی مذاهب چهارگانه را در باب ارتداد، مطالعه کند چیزی که بیان کردیم، برایش واضح و آشکار می‌شود.

پیرامون بحث از نواقض اسلام می‌گوید: جزء قسم چهارم از نواقض اسلام است که: «هرکس معتقد باشد راهنمایی و هدایت غیر پیامبر از هدایت پیامبر کامل‌تر است یا حکم دیگران بهتر از حکم و دستور اوست همچون کسانی که حکم طاغوت‌ها را بر حکم او تفضیل و برتری دهند، کافر می-شود.» هرکس معتقد باشد که نظام‌ها و قوانینی که انسانها وضع کرده‌اند، از شریعت اسلام برتر یا با آن مساوی و یا این‌که حکم کردن به آن‌ها صحیح است و یا این‌که معتقد باشد نظام اسلام در قرن حاضر قابلیت تطبیق ندارد یا سبب عقب افتادگی مسلمانان است یا این‌که منحصر به رابطه انسان با پروردگار می‌باشد بدون این‌که حق دخالت در سایر شئونات زندگی را داشته باشد، کافر می‌شود. و همچنین در این زمینه قابل ذکر است که هرکس معتقد باشد که اجرای حکم خداوند در قطع دست سارق یا رجم زناکار متناسب با عصر حاضر نیست یا این‌که معاملات و حدود و مسائل دیگر حکم کردن به غیر شریعت اسلام را جایز بداند هر چند معتقد به افضلیت حکم غیر اسلام نیز نباشد، کافر می‌شود، چون با این کار چیزی را که خداوند حرام نموده و حرمت آن نیز به اجماع ثابت است، مباح نموده است و هرکس نیز چیزی را که خداوند حرام کرده و به ضرورت نیز معلوم است که جزء دین می‌باشد؛ مانند زناکردن، شراب‌خواری، رباخواری و حکم کردن به غیر شریعت اسلام را مباح بداند به اجماع مسلمانان کافر می‌شود.[۱]

۱- مجموع فتاوی و مقالات متنوعة (۱۳۷/۱، ۳۲۶/۲- ۳۳۰).

نظرات محدث زمان، فقیه الامام، تجدیدکننده‌ی اسلام، استاد علامه ناصرالدین آلبانی‌/ در این زمینه مشهور است و من از آن سود برده‌ام؛ خداوند به خاطر خدمتی که به اسلام و مسلمانان کرده بهترین جزا و پاداش را به او عنایت فرماید.[۱]

حکم وضع و تدوین قوانین

شیخ ابن عثیمین‌/ در «قول المفید» (۲۶۸/۲) می‌گوید: «کسی که حکم خداوند را می‌داند ولی در همان حال اقدام به تدوین قوانینی که مخالف با شریعت پروردگار است، می‌نماید، چنین فردی اقدام به تبدیل شریعت خداوند به وسیله‌ی این قوانین وضعی نموده است لذا او کافر می‌باشد؛ دلیل آن این است که به واسطه‌ی این قوانین از دین خدا روی برنتافته جز به خاطر این‌که این قوانین را برای بشر بهتر از شریعت پروردگار می‌داند و هنگامی که قول به کفر آن می‌کنیم، مقصودمان این است که این کار به کفر می‌انجامد.

اما بعضی اوقات وضع کننده‌ی آن معذور است؛ مثلاً او را فریب می‌دهند چنان‌که می‌گویند: این قانون مخالف اسلام نیست یا این‌که جزء مصالح مرسله می‌باشد یا از جمله مسائلی است که اسلام آن را به مردم واگذار کرده است.

بعضی از عالمان دینی -هرچند دچار خطا شده‌اند- یافت می‌شوند که اظهار می‌دارند: مسائل معاملات جامعه از جمله مواردی است که اسلام در آن هیچ دخالتی ندارد بلکه در هر زمان بسته به نوع مصالح اقتصادی جامعه مرتبط می‌باشد؛ وقتی هم اکنون مقتضی ایجاد بانک‌های ربا یا وضع مالیات‌هایی بر مردم است، چنین چیزی هیچ اشکالی ندارد. در خطای آن شکی

۱- نوار کاست فتنة التکفیر.

نیست در صورتی که مجتهد باشند خداوند از گناهان‌شان می‌گذرد در غیر این صورت آن‌ها خطر عظیمی را پیش روی دارند. از جمله چیزهایی که شکی در آن نیست، این است که اسلام آمده تا عبادات را که مربوط به رابطه‌ی بین انسان و پروردگار است و معاملات را که ایجاد رابطه‌ی بین مردم در پیمان‌ها، نکاح، ارث و غیره است، تنظیم کند و شریعت از هر جهت کامل است. چنان‌که می‌فرماید: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ [المائدة: ۳] «امروز دین‌تان را برای‌تان کامل کردم».

شروط تکفیر نزد ابن عثیمین

ما حق تکفیر و تفسیق دیگران را نداریم بلکه این کار حق خدا و رسولش می‌باشد و از جمله احکام شرعی است که باید آن را به کتاب و سنت برگرداند؛ بنابراین واجب است نهایت تحقیق را جهت ثبوت آن انجام داد و کسی را تکفیر یا تفسیق نکرد جز این‌که کتاب و سنت بر کفر و فسق آن دلالت نماید.

اصل در مورد مسلمانان این است که او علی الظاهر عادل است و مسلمان و عادل بودن او تا زمانی که به اقتضای دلیل شرعی زایل نگردد به قوت خویش باقی است و نباید در مورد کفر و فسقش سهل انگاری نمود؛ چون به دو دلیل شدیداً ممنوع است:

۱. نسبت دادن تهمت دروغ به خداوند متعال هم در حکم و هم در مورد کسی که حکم علیه او به خاطر صفتی که او را بدان ملقب می‌گردانیم، صادر می‌شود.

۲. اگر برادرش از آن نسبتی که او را به آن ملقب می‌گرداند سالم باشد خودش به آن دچار می‌گردد. در صحیح مسلم از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از رسول الله ﷺ روایت است که فرمود: «إِذَا كَفَّرَ الرَّجُلُ

أَخَاهُ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا»[1]: «هرگاه شخصی برادرش را تکفیر کند، به یکی از آن دو برمی‌گردد.» بنابراین لازم است قبل از حکم کردن به کفر و فسق کسی به دو مسئله توجه نمود:

اول این‌که: دلیل آن قول و عملی که موجب تکفیر و تفسیق شده‌اند، مستند به کتاب و سنت باشد.

دوم این‌که: منطبق کردن آن حکم بر گوینده و یا عمل کننده‌ی معین، احتیاج به تحقق شروط تکفیر یا تفسیق و منتفی شدن موانع آن در حق آن فرد مشخص باشد.

از جمله مهم‌ترین آن شرط‌ها این است که عالم به مخالفتی باشد که از او واقع شده و باعث گردیده او کافر و یا فاسق شود؛ چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ١١٥﴾ [النساء: ۱۱۵] «و هرکس بعد از روشن شدن حق و هدایت با رسول خدا مخالف نمود و راه غیر مؤمنان را برای پیروی برگزید او را در همان جهت انتخابی قرار داده و سرانجام وارد جهنمش خواهیم کرد که سرانجام بدی است.» و می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِلَّ قَوۡمَۢا بَعۡدَ إِذۡ هَدَىٰهُمۡ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٌ ١١٥﴾ [التوبة: ۱۱۵] «خداوند بعد از هدایت، هیچ قومی را گمراه نمی‌گرداند تا چیزی را که باعث تقواست برای‌شان معلوم دارد که به درستی خداوند نسبت به هر چیزی عالم است». به همین سبب اهل علم گفته‌اند: تکذیب کننده‌ی

۱- مسلم روایت کرده است.

فرائض هنگامی که تازه مسلمان شده باشد، تکفیر نمی‌گردد تا زمانی که برایش معلوم شود.[۱]

مشخصه‌ی تکفیر نزد طحان

طحان در نوار کاست «هدی الاسلام فی البناء» قاضی را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: «اگر بگویید رسول الله ﷺ بعد از مرگش در او برکتی نیست، کافر شده‌اید بنابراین عقیده‌ات را تجدید کن».

من هم می‌گویم: تکفیر مسلمان مخصوصاً هنگامی که یک فرد معین باشد، جایز نیست و موردی که طحان ذکر نموده و به خاطر آن مخاطب خویش را تکفیر می‌کند در صورت صحت هم هیچ فردی از علما، گوینده‌ی چنین سخنی را تکفیر نکرده است. رسول الله ﷺ می‌فرماید: «مَنْ قَالَ لِأَخِيهِ يَا كَافِرُ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا»[۲]: «هرکس به برادرش بگوید ای کافر به تحقیق به یکی از آن‌ها برمی‌گردد.» و همچنین می‌فرماید: «مَن قَالَ لِأَخِيهِ يَا كَافِرُ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا إِنْ كَانَ كَمَا قَالَ وَإِلَّا رَجَعَتْ عَلَيْهِ»[۳]: «هرکس به برادرش بگوید: ای کافر به یکی از آن دو برمی‌گردد اگر مخاطب کافر بود همان‌گونه که گفته شده، واقع می‌شود و در غیر این صورت به گوینده‌اش برمی‌گردد.»

کسانی که سخنانش را مردود داشته‌اند در ظاهر چیزی از نشانه‌های تکفیر شدن در او موجود نیست و شاید آن‌ها سخنان قاضی را که در نوارش از تبرک بحث می‌کند نشنیده باشند آن هنگام که جناب شیخ خالد درهم،

۱- قواعد المثلی، شیخ ابن عثیمین (ص:۸۷).

۲- بخاری آن را روایت کرده است.

۳- متفق علیه.

قاضی قطر سخنانش را رد می‌کند و خطایش را بیان می‌دارد. جناب قاضی تلفنی به من گفت:

۱. طحان مرا تکفیر نموده است.[۱]
۲. طحان در مورد استاد عبدالله السبت گفته: مانند سگ هار است.
۳. در مورد شیخ آلبانی که قبلاً او را مدح نموده بود، گفته است او یک مرد هوسی است.
۴. در مورد شیخ ابن باز می‌گوید: سخنان نامفهوم بر زبان می‌راند و کلامش باطل است.
۵. در مورد حامد الفقهی رئیس انصار السنة می‌گوید: آلوده است.
۶. و در مورد محمد جمیل زینو می‌گوید: حرکتش باعث فتنه و انحراف در بیت الحرام است.

از جمله سخنان زشتی که در نوارش به کار می‌برد نکات زیر قابل ذکر است:

۱. هرکس روزنامه ای را به دو درهم بخرد دو لعنت بر او باد.
۲. هرکس خدمتکار زنی داشته باشد ملائکه وارد خانه‌اش نمی‌شود. (آن را بر تصویر قیاس کرده است.) و این قیاس باطل از جانب طحان است.
۳. نگاه کردن به صورت امام احمد معادل یک سال عبادت است. طحان حدیثی را از رسول الله ﷺ نقل نموده است که در آن می‌فرماید: «لَا تَمَسُّ النَّارُ مُسْلِمًا رَآنِي أَوْ رَأَى مَنْ رَآنِي»: «آتش به مسلمانی که مرا دیده یا بیننده‌ی مرا دیده، آسیبی نمی‌رساند.» می‌گویم: این حدیث ضعیف است و معنای آن نیز صحیح نمی‌باشد. باز حدیث دیگری را

۱- کلام قاضی تمام شد.

که ضعیف و معنایش منکر و غیر صحیح است، بیان می‌دارد: «من قذف امرأة محصنة حبط عمله مائة عام»: «هرکس زن پاکدامنی را تهمت زند عمل یکصد سالش نابود می‌شود.» در حالی که عمل انسان را جز ارتداد و شرک نابود نمی‌کند. حدیثی در زمینه‌ی نابودی عمل به واسطه‌ی بهتان زدن به یک زن پاکدامن به ثبوت نرسیده است مخصوصاً این‌که در آن ذکر یکصد سال شده باشد اما صحیح این است که این کار گناه کبیره می‌باشد.

فتنه‌ی تکفیر

نظر ناصرالدین آلبانی رحمه الله درباره‌ی مسئله‌ی تکفیر

در مجله‌ی سلفیه، در اولین شماره سال: ۱۴۱۵هـ.ق از استاد محمد ناصرالدین البانی رحمه الله درباره‌ی فتنه‌ی تکفیر سؤال شد و ایشان نیز به تفصیل پاسخ دادند که در زیر به طرح سؤال و جواب یاد شده از آن مجله و نیز ترجمه‌ی آن اقدام می‌کنیم:

سؤال: جناب استاد بر شما پوشیده نیست که در صفوف مبارزات مردم افغانستان در هنگام جهاد، دسته‌ها و گروه‌های گمراه زیادی نفوذ کردند و با کمال تأسف آنچه در توان داشتند در انتشار افکارشان که خارج از منهج سلف صالح بود در بین جوانان ما که در آن‌جا مشغول جهاد بودند، کوشیدند؛ که از جمله‌ی آن افکار، تکفیر حاکمان و به ادعای آن‌ها، زنده کردن سنت ترک شده‌ی ترور می‌باشد و اکنون بعد از بازگشت جوانان سلفی به کشورهای‌شان چون تحت تأثیر آن افکار واقع شده‌اند، شروع به انتشار این آراء و شبهات در بین جوانان در جوامع خویش نموده‌اند و مطلع شده‌ایم بین جناب عالی و یکی از برادران، مناقشه‌ای طولانی در مسأله‌ی تکفیر روی داده است، چون نوار ضبط شده آن محاوره و گفتگو واضح ضبط نشده است

لذا از جناب‌عالی می‌خواهیم که این مسئله را توضیح دهید و از خداوند متعال می‌خواهیم که بهترین پاداش‌ها را به شما عنایت فرماید.

قبل از آن‌که جواب استاد را در مورد مسئله‌ی یاد شده، بیان داریم به بیان بعضی از عبارات مهم موجود در آن می‌پردازیم:

۱. تکفیر، فتنه‌ای قدیمی است و گروه‌هایی در قدیم و جدید، پایه‌های فکری خویش را بر آن اساس نهاده‌اند.
۲. مسلمان دو چیز را باید با هم جمع نماید: اولی: اخلاص برای الله تعالی و دیگری: تبعیت نیکوست.
۳. علامت فرقه‌ی ناجیه این است که بر راه و روش رسول الله ﷺ و اصحابش باشند.
۴. اکثر احزاب جهادی آیه‌ی حکم به غیر ما انزل الله را به شیوه‌ی خوارج تفسیر می‌کنند.
۵. تکفیر گناه‌کار به سبب ارتکاب معصیت و گناه، جایز نیست.
۶. خوارج به سبب مخالفت با اصحاب رسول الله ﷺ هلاک شدند.
۷. تصفیه و تربیت، دعوت به تجدید نگرش علمی و قانون‌مند، انتشار معارف صاف و خالص در بین مردم و بناکردن جامعه‌ی اسلامی بر آن مبناست.
۸. اکثر افراد جماعات اسلامی در مدت یک قرن علی‌رغم فعالیت‌های وسیع و گرفتاری‌های متعدد نتوانسته‌اند حتی برای خود نیز مفید باشند؛ تا جایی که به طور مداوم عقاید و اعمال خلاف قرآن و سنت را از آن‌ها مشاهده می‌کنیم.[۱]

جناب ابن باز رحمه الله ناصرالدین البانی را تأیید می‌نماید:

۱- جناب جمیل زینو تنها خلاصه بحث البانی را در اینجا ذکر کرده است. مترجم.

نظر شیخ عبدالعزیز بن باز در مورد نظرات البانی

جناب شیخ عبدالعزیز بن باز/ به دنبال انتشار نظرات محمدناصرالدین البانی درباره‌ی قضیه تکفیر در مجله‌ی الدعوة السعودیة شماره: ۱۵۱۱ جمادی الاولی ۱۴۱۶هـ نکاتی را به شرح زیر در تأیید آن ایراد نموده است.

الحمد لله والصلاة والسلام علی رسول الله وعلی آله وأصحابه ومن اهتدی بهداه أما بعد:

از جواب محکم و مفید جناب ناصرالدین البانی، خداوند او را موفق بدارد در روزنامه‌ی المسلمون مطلع شدم مبنی بر تکفیر کردن کسی که به غیر آنچه که خداوند متعال نازل کرده، حکم کند بدون تفصیل و شرح و آن را کلامی گران‌قدر که به حق اصابت شده، یافتم. ایشان راه مؤمنین را پیموده و در آن روشن نموده است که هیچ فردی حق ندارد و برایش جایز نیست که کسی را به خاطر حکم به غیر از آنچه خداوند نازل کرده و به صرف عمل کردن به آن بدون اطلاع از این‌که آیا قلباً هم آن را حلال می‌داند، تکفیر کند و در آن به آنچه از ابن عباس ب و دیگران از سلف امت وارد شده، استفاده کرده است. و بدون شک آنچه ایشان در جوابش زیر تفسیر آیات:
﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٤﴾ [المائدة: ٤٤].
﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٤٥﴾ [المائدة: ٤٥].
﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٤٧﴾ [المائدة: ٤٧] بیان داشته، حق است و توضیح داده است که کفر به دو نوع اکبر و اصغر قابل تقسیم است همان‌گونه که ظلم و فسق نیز به دو نوع اکبر و اصغر تقسیم پذیرند و هرکس حکم به غیر از اسلام را چون زنا کردن و ربا خواری و دیگر حرام‌هایی که بر تحریمش اجماع شکل گرفته، حلال بداند؛ به تحقیق او به کفر اکبر، ظلم اکبر و فسق اکبر مبتلا گشته است ولی اگر کسی بدون

استحلال قلبی آن را انجام دهد کفرش اصغر و همچنین ظلم و فسقش نیز اصغر خواهد بود. چنان‌که رسول الله ﷺ در حدیث ابن مسعود می‌فرماید: «سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ»[۱]: «ناسزا گفتن به مسلمان فسق و کشتنش کفر است.» رسول الله ﷺ در این فرموده قصدش فسق و کفر اصغر بوده است و به خاطر تنفر از این عمل منکر و ناپسند آن را به صورت مطلق بیان فرموده است. همان‌گونه که در حدیث دیگری می‌فرماید: «اثْنَتَانِ فِي النَّاسِ هُمَا بِهِمْ كُفْرٌ الطَّعْنُ فِي النَّسَبِ وَالنِّيَاحَةُ عَلَى الْمَيِّتِ»[۲]: «دو چیز در میان مردم وجود دارد که به واسطه‌ی آن دچار کفر می‌شوند: در نسب دیگران عیب وارد کردن و برای مرده نوحه خوانی نمودن.» و همچنین می‌فرماید: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ»[۳]: «بعد از من با کشتن همدیگر به کفر برنگردید.» و احادیث در این زمینه زیاد است.

بر هر مسلمان و خصوصاً اهل علم لازم است که در امورات تحقیق نماید و با اطلاع از کتاب و سنت و راه و روش سلف امت، حکم کند و از راه خطرناک کسانی که احکام را به صورت مطلق و بدون تفصیل به کار می‌برند، بپرهیزد و بر اهل علم واجب است که بطور مفصل و به منظور روشن نمودن مسائل اسلام همراه دلایل‌شان از کتاب و سنت، به سوی الله تعالی دعوت نمایند و بر پایداری و استقامت در آن و خیرخواهی و توصیه به خیر تشویق نمایند و در همان حال آن‌ها را از هر آنچه که مخالف احکام اسلام است، ترسانده و با این کار بر راه و روش رسول الله ﷺ و خلفای راشدین و اصحاب ﷺ قرار گرفته، به حق گرویده و عملاً از هر آنچه مخالف اسلام است

۱- متفق علیه

۲- مسلم آن را روایت کرده است.

۳- متفق علیه.

بر حذر مانده است آن‌گاه شاهد تحقق بخشی این آموزه‌های قرآن خواهیم بود: ﴿وَمَنۡ أَحۡسَنُ قَوۡلٗا مِّمَّن دَعَآ إِلَى ٱللَّهِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ٣٣﴾ [فصلت: ۳۳] «گفتار چه کسی نیکوتر از فردی است که به سوی الله دعوت کرده و عمل صالح انجام می‌دهد و می‌گوید بدرستی که من مسلمانم». ﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِيۖ وَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٠٨﴾ [یوسف: ۱۰۸] «بگو این راه من است آگاهانه خودم و پیروانم به سوی الله دعوت می‌کنیم و خداوند پاک و منزه است و من از مشرکین نیستم.» ﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ﴾ [النحل: ۱۲۵] «با حکمت و پند نیکو به سوی پروردگارت دعوت کن و با شیوه‌ی پسندیده با آن‌ها مجادله نما».

خطرات قیام علیه حاکمان

۱. استاد محمد بن صالح العثیمین/ در مورد روابط متقابل با حاکمان می‌گوید: بعضی از مردم در هر مجلسی که قرار می‌گیرند شروع به بحث مسائل و مشکلات حکومتی و خطاها و ظلم‌های آنان می‌کنند و به واسطه‌ی مشغول شدن به آن، از ذکر خوبی‌ها و محاسن آن‌ها اعراض می‌نمایند و بدون شک، پیمودن این راه و بیان بدی‌ها نه تنها به حل مشکلی و دفع ظلمی کمک نمی‌کند بلکه باعث افزایش بلا و موجب بغض و نفرت از حاکمان و عدم اجرای دستوراتی که واجب است در آن نوع کارها آنها را اطاعت کرد، می‌شود. ما شک نداریم که حاکمان همانند دیگر مردم گاهی مرتکب بدی شده و گاهاً اشتباه می‌کنند و همه‌ی بنی آدم در معرض اشتباه قرار دارند و بهترین آن‌ها کسانی هستند که توبه می-

کنند و از آن باز می‌گردند و بدون شک بر ما هم جایز نیست که در مقابل هر انسانی که دچار خطا و اشتباه می‌شود، سکوت کنیم بلکه بر ما واجب است تا جایی که در توان داریم برای خداوند و کتاب و رسولش و امام مسلمانان و عموم مردم خیرخواه و ناصح باشیم و حال که چنین است آنچه بر ما واجب است، این است که هرگاه خطایی را از حاکم جامعه مشاهده کردیم به طور شفاهی و یا کتبی مسئله را به اطلاع ایشان برسانیم و در این راه از بهترین شیوه در بیان حق استفاده کنیم و خطای‌شان را شرح و سپس آن‌ها را انذار کرده و چیزی را که بر آن‌ها در حق زیردستان‌شان واجب است به آنها تذکر دهیم تا مصالح‌شان را رعایت و به رفع ظلم از آن‌ها اقدام کنند و به وسیله‌ی آنچه که از رسول الله ﷺ ثابت است آن‌ها را تذکر دهیم؛ چنانچه می‌فرماید: «اللَّهُمَّ مَنْ وَلِيَ مِنْ أَمْرِ أُمَّتِي شَيْئًا فَشَقَّ عَلَيْهِمْ فَاشْقُقْ عَلَيْهِ»[1]: «بار خدایا هرکس سرپرستی چیزی را در امت من به عهده می‌گیرد و بر آن‌ها سخت‌گیری می‌نماید، تو هم بر او سخت گیر.» و می‌فرماید: «مَا مِنْ عَبْدٍ يَسْتَرْعِيهِ اللَّهُ رَعِيَّةً يَمُوتُ يَوْمَ يَمُوتُ وَهُوَ غَاشٌّ لِرَعِيَّتِهِ إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ»[2]: «هر بنده‌ای که خداوند سرپرستی جماعتی را به او می‌سپارد، روزی که می‌میرد در صورتی که نسبت به زیردستانش ظلم کرده باشد خداوند بهشت را بر او حرام می‌گرداند.» پس اگر پذیرای وعظ و اندرز به وسیله‌ی قرآن و حدیث شد، هدف متحقق گشته و اگر تأثیری در او ننمود به بالاتر از او مراجعه تا از اختیارات حکومتی جهت اصلاح مسئولان

۱- مسلم روایت کرده است.

۲- مسلم روایت کرده است.

زیردست استفاده نماید و در صورت عدم تأثیر، ما به وظیفه‌ی خویش عمل کرده‌ایم و تنها شکایت حال به رب العالمین می‌ماند که از او می‌خواهیم حال مسلمانان و رهبران‌شان را اصلاح گرداند.

۲. سپس شیخ عثیمین‌/ در مورد حقوق سرپرستان امور بر ملت بحث می‌کند و می‌گوید: از جمله حقوق سرپرستان بر مردم این است که سخنان‌شان را بشنوند و دستورات‌شان را در صورتی که مخالف شریعت نباشد عملی سازند که در صورت مخالفت دستورات آن‌ها با شریعت نباید از آن‌ها اطاعت و پیروی نمود؛ چنان‌که رسول الله ﷺ می‌فرماید: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»: «در نافرمانی خداوند متعال نباید از مخلوقی اطاعت کرد.» همچنین از جمله نشانه‌های اطاعت و فرمان‌بری سرپرستان امور که خداوند به آن دستور داده این است که بر اساس آن انتظاماتی که حکومت ایجاد می‌نماید در صورت عدم مخالفت شرع بدان عمل کند که در این صورت از خدا و رسولش اطاعت و به خاطر انجام کارش پاداش می‌گیرد اما در مورد حقوق زیردستان بر حاکمان باید گفت که مسئولیت بسیار بزرگ و مسئله بسیار مهم است. منظور و مقصود از سرپرستی، گسترش سلطه و قدرت نفوذ نیست بلکه منظور برداشتن مسئولیتی بزرگ برای برپاداشتن حق بین مردم به کمک خداوند و اصلاح دین و دنیای مردم می‌باشد.[۱]

۳. از جناب شیخ صالح فوزان سؤال می‌شود: آیا بدون ضوابط شرعی قیام علیه حاکمان جایز است؟ منهج و روش ما در تعامل با حاکم مسلمان و غیر مسلمان باید چگونه باشد؟

---

۱ من رسالة حقوق الراعی و الرعیة

جواب: راه و روش ما در تعامل با حاکم مسلمان، شنیدن و اطاعت کردن است چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا ٥٩﴾ [النساء: ۵۹] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از الله، رسول و صاحبان امر اطاعت کنید اگر در چیزی دچار اختلاف شدید آن را به خدا و رسولش بازگردانید؛ اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید. این کار خوب و بهترین سرانجام است.» و رسول الله ﷺ می‌فرماید: «أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَإِنْ عَبْدًا حَبَشِيًّا فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ بَعْدِي فَسَيَرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ عالْمَهْدِيِّينَ الرَّاشِدِينَ»[۱]: «شما را به تقوای پروردگار و شنیدن و اطاعت کردن هر چند غلامی حبشی سرپرست شما باشد، توصیه می‌کنم. هرکس از شما زندگیش طولانی گردد اختلافات زیادی را مشاهده خواهد کرد در آن حال بر شما لازم است به سنت من و جانشینان هدایت یافته (بعد از من) تمسک جویید.» این حدیث از هر جهت با آیه‌ی قبل مطابقت دارد. و باز رسول الله می‌فرماید: «مَنْ أَطَاعَ الْأَمِيرَ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ عَصَى الْأَمِيرَ فَقَدْ عَصَانِي»[۲]: «هرکس امیر و حاکم جامعه‌ی خویش را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هرکس از دستورات او سرپیچی نماید مرا معصیت و نافرمانی کرده است» احادیث در این زمینه که مردم را تشویق به اطاعت و فرمان‌بری می‌نماید، بسیارند که از آن جمله پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اسْمَعْ

۱- صحیح است، ابوداود روایت کرده است.

۲- متفق علیه.

وَأَطِعْ وَإِنْ ضُرِبَ ظَهْرُكَ وَأُخِذَ مَالُكَ»[1]: «بشنو و اطاعت کن هرچند پشتت را زده و مالت را گرفته باشد.» سرپرست امور مسلمین در بندگی و اطاعت خداوند، فرمانبریش واجب است و در صورت دستور دادن به گناه و معصیت نباید در گناه و نافرمانی خداوند او را اطاعت و فرمانبری نمود فقط در غیر موارد معصیت، فرمانبریش جایز می‌باشد ولی در مورد تعامل و همزیستی با حاکم کافر در شرایط و احوال مختلف فرق می‌کند. در صورتی که توانایی کافی در بین مسلمانان باشد و قدرت جنگیدن با او و سرنگون کردنش و حاکم کردن یک مسلمان را داشته باشند چنین کاری بر آن‌ها واجب و اقدام به چنین امری جزو جهاد فی سبیل الله می‌باشد ولی در صورت عدم توانایی برای حذف حاکم کافر درست نیست که متعرض حاکم کافر و ظالم شوند چون ضرر و فساد ناشی از آن‌گونه اقدامات به خود مسلمین برمی‌گردد. رسول الله ﷺ سیزده سال در مکه زندگی کرد در حالی که حاکمیت در دست کفار بود، در حالی که در همان زمان جماعتی از اصحاب نیز با او بودند ولی علیه کافران اقدام عملی در جهت کسب حاکمیت ننمودند بلکه حتی در آن محیط از جنگیدن با آن‌ها نیز منع شده بودند و دستور جنگیدن صادر نشد تا زمانی که رسول الله ﷺ هجرت نمود و به تشکیل دولت اقدام کرد و جماعتی را بنیان نهاد که توانایی مقابله با کافران را داشتند و این منهج اسلام می‌باشد.

پس هرگاه مسلمانان تحت حاکمیت کافران باشند و توانایی نابودی آن حاکم را نداشتند در چنین وضعیتی به اسلام و اعتقادات خویش تمسک می‌جویند و از درگیری با کافران پرهیز می‌نمایند؛ چون ضرر آن به خودشان

۱- به روایت مسلم.

برمی‌گردد و موجب انسداد راه دعوت می‌گردد. و هرگاه توانایی داشتند در راه خداوند متعال بر اساس ضوابط شرعی و شناخته شده جهاد می‌کنند.[۱]

۴. شیخ ابن جبرین در مورد آنچه که بر مسلمانان در رابطه با حاکمان جامعه اسلامی واجب است، می‌گوید: هرچند حاکمان مسلمان مرتکب ظلم هم شوند شنیدن کلام‌شان و اطاعت امرشان بر مردم واجب است و متقابلاً باید آن‌ها را نصیحت کرد، به خیر و نیکی راهنمایی و از شر و بدی برحذر داشت و در دعوت کردن برای فرمانبری و اطاعت امر خداوند متعال و امر به معروف و نهی از منکر باید آن‌ها را کمک و یاری نمود و خیر و خوبی را دوست داشته باشد و برای اصلاح و پایداری‌شان در راه خیر دعا کند و خوبی‌های‌شان را اظهار نماید و آن‌ها را از عذاب پروردگار بترساند و به نزدیکی با برگزیدگان و اهل علم و فضل و صلاح، دعوت‌شان نماید و برای پروردگار و امام مسلمانان ناصح و خیرخواه باشد و آن‌ها را از اشرار و منافقین و اهل بدعت و فاسقانی که لباس خیر را به تن کرده‌اند و دل‌های‌شان دل‌های گرگ می‌باشد، برحذر دارد. خلاصه دوست‌دار خیر و راهنما به آن و مبغض شر و تحذیر کننده از آن باشد.[۲]

اطاعت ولی امر واجب است[۳]

سؤال: از جمله مسائل مورد بحث، قضیه‌ی رابطه‌ی بین مردم و حکومت و ضوابط شرعی آن است. جناب استاد، بعضی معتقدند در صورتی که حاکمان مرتکب معصیت و گناهان کبیره شوند خروج و قیام علیه آن‌ها

۱- مراجعات فی فقه الواقع السیاسی والفکری علی ضوء الکتاب والسنة.

۲- انتشارات شیخ عبدالله بن جبرین.

۳- این سؤالات از جناب ابن باز﵀ شده است. مترجم.

واجب می‌گردد و لازم است برای تغییر دادنش تلاش شود هرچند این کار زیان‌هایی را نیز برای مسلمین در بر داشته باشد و مسائل عدیده‌ای را که جهان اسلام هم اکنون به آن مبتلا است، موجب شود. در این مورد رأی و نظر جناب‌عالی چیست؟

جواب: بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله على رسول الله و على آله و أصحابه و من اهتدى بهداه أما بعد:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا ٥٩﴾ [النساء: ۵۹] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خداوند، رسول و صاحبان امر اطاعت کنید و اگر در چیزی اختلاف کردید اگر به خداوند و روز قیامت ایمان دارید آن را به خدا و رسولش بازگردانید این بهتر و نیکوترین تفسیر است».

بر اساس این آیه، اطاعت صاحبان امر که حاکمان و عالمان دینی هستند، ثابت می‌گردد و سنت صحیح رسول الله ﷺ نیز لزوم این اطاعت را تبیین نموده و اعلام فرموده که این فرض بودن، به معروف برمی‌گردد.

نصوص سنت این معنی را روشن کرده و اطاعت صاحبان امر را به معروف مقید نموده است چنان‌که بر مسلمان اطاعت صاحبان امر را در معروف و امور پسندیده‌ی شرعی واجب و در معصیت و نافرمانی نهی نموده است. بنابراین اگر حاکمی به معصیت و گناه دستور دهد از او اطاعت و فرمان‌برداری نمی‌شود اما تنها به سبب آن، خروج و قیام علیه او واجب نمی‌گردد. چنانکه می‌فرماید: «أَلَا مَنْ وَلِيَ عَلَيْهِ وَالٍ فَرَآهُ يَأْتِي شَيْئًا مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَلْيَكْرَهْ مَا يَأْتِي مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَلَا يَنْزِعَنَّ يَدًا مِنْ طَاعَةٍ وَمَنْ

خَرَجَ مِنْ الطَّاعَةِ وَفَارَقَ الْجَمَاعَةَ فَمَاتَ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»[1]: «آگاه باشید هرکس معصیتی را از حاکم اسلامی مشاهده کرد آن را ناپسند بداند اما به سبب آن از اطاعت آن حاکم روی نگرداند چون هرکس از اطاعت حاکم اسلامی روی گرداند و از جماعت مسلمانان جدا گردد به مرگ جاهلیت مرده است.» رسول الله ﷺ می‌فرماید: «عَلَى الْمَرْءِ السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ فِيمَا أَحَبَّ وَكَرِهَ إِلَّا أَنْ يُؤْمَرَ بِمَعْصِيَةِ الله فَإِنْ أُمِرَ بِمَعْصِيَةِ الله فَلَا سَمْعَ وَلَا طَاعَةَ»: «بر هر فردی واجب است که در آنچه می‌پسندد و نمی‌پسندد، حرف حاکم اسلامی را بشنود و اطاعت کند مگر این‌که او را به معصیت و گناهی دستور دهد که در آن صورت باید آن را نشنیده گرفته و اطاعت نکند.» هنگامی که رسول الله ﷺ فرمود: کسانی بر شما حکومت خواهند کرد که بعضی از مسائل‌شان را شناخته و می‌پسندید ولی بعضی را ناپسند می‌دانید. صحابی‌-ای پرسید: ای رسول خدا در چنان وضعی به ما چه دستوری می‌دهید؟ فرمود: «ادوا اليهم حقهم و اسألوا الله الذي لكم»: «حقوق آن‌ها را بپردازید و از خداوند چیزی که نفع خودتان در آن است، درخواست کنید».

عباده رضی الله عنه می‌گوید: ما با رسول الله ﷺ پیمان بستیم که با حاکمان اسلامی و صاحبان امر در آسایش و سختی، شادی و گرفتاری، نزاع ننماییم و پیامبر ﷺ فرمود: «إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا عِنْدَكُمْ مِنْ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ»[2]: «تنها در صورتی که کفر آشکاری را از آن‌ها مشاهده کردید که بر آن از جانب خداوند دلیل محکم داشته باشید.» و این می‌رساند که نزاع و درگیری با حاکمان و قیام کردن علیه آن‌ها درست نیست و تنها در صورتی که

۱- به روایت مسلم

۲- به روایت بخاری و مسلم.

مرتکب کفر آشکاری که بر آن مستند شرعی دارید، شده باشند؛ می‌توانید از اطاعت‌شان سرپیچی کرده و علیه آن‌ها قیام کنید. و برای این از قیام کردن نهی شده؛ زیرا به سبب آن فساد و شر عظیمی ایجاد می‌گردد و به موجب آن امنیت از بین می‌رود و حقوق بسیاری ضایع و منع ظالم و یاری رساندن به مظلوم ناممکن شده و راه‌ها ناامن می‌شود و به طور کلی در نتیجه قیام علیه حاکمان، شر عظیم و فساد بزرگی برپا می‌گردد. ولی در صورت ارتکاب کفر آشکار توسط حاکمان، قیام علیه آن‌ها در صورت قدرت و توانایی اشکالی ندارد که در صورت عدم توانایی و یا در صورتی که ملاحظه شد خروج و قیام موجب شر و فساد بزرگتری خواهد شد بخاطر رعایت مصالح عمومی نباید قیام نمود.

یک قاعده‌ی شرعی که بر آن اجماع شرعی وجود دارد این است که: نباید شر و فساد را با چیزی که موجب شر و فساد بیشتری می‌شود زایل کرد بلکه واجب است شر و بدی را به وسیله‌ی چیزی که بتواند آن را حذف و یا حداقل تخفیف دهد، از بین برد و به اجماع مسلمین از بین بردن شر و بدی به چیزی که موجب فساد بیشتر است، نادرست می‌باشد. در صورتی که جماعتی بخواهد حکومتی را که مرتکب کفر آشکاری شده، حذف کند و توانایی لازم برای انجام آن را هم داشته باشد و بتواند حکومت صالح و پاکی را جایگزین آن نماید ولی تحقق آن موجب فساد بیشتر و رواج ناامنی و ظلم بر مردم و کشتن بی‌گناهان و گرفتاری‌ها و مصائب دیگر شود، درست نیست؛ بلکه واجب است صبر نماید و در امورات پسندیده و معروف اطاعت و فرمان‌برداری شود و صاحبان امر و حاکمان را نصیحت و دعوت به خیر نماید و در کم کردن شر و بدی و تکثیر و افزایش خیر، بکوشد و این همان راه درستی است که واجب است پیموده شود چون موجب حفظ مصالح عمومی مسلمانان و تقلیل شر و افزایش خیر می‌گردد و همچنین امنیت را

حفظ و مسلمانان را از در افتادن به شر و بدی بیشتر محافظت می‌نماید. برای همگی از خداوند متعال خواهان توفیق و هدایت هستیم.

سؤال: پدر گرامی، می‌دانیم که این سخن، اصلی از اصول اهل سنت و جماعت می‌باشد اما متأسفانه از فرزندان اهل سنت و جماعت کسانی هستند این برداشت را دارند که این باعث ذلت و خواری می‌گردد و صاحبش را گریزان و ترسو بار می‌آورد و به همین دلیل جوانان را دعوت می‌نمایند که بنای عمل خویش را جهت تغییر وضع موجود بر اقدامات سخت‌گیرانه و خشن قرار دهند. نظر شما چیست؟

جواب: این سخنی نادرست و نشانه‌ی کم فهمی است و می‌رساند که گوینده، آن‌گونه که شایسته است سنت را درک نکرده و نفهمیده است و تنها احساسات و روحیه‌ی جنگی برای از بین بردن منکرات، آن‌ها را واداشته که دچار مخالفت با شرع شوند همان‌گونه که خوارج و معتزله دچار آن شدند. یاری‌کردن حق و دفاع از آن، آن‌ها را به جرگه‌ی باطل در انداخت تا آن‌جا که به خاطر معاصی، مسلمانان را تکفیر و یا به خاطر ارتکاب گناه، حکم جهنمی بودن‌شان را برای همیشه صادر کردند. خوارج به واسطه‌ی معصیت، مسلمانان را تکفیر کردند و معتقد بودند که گناه‌کار برای همیشه در جهنم می‌ماند و معتزله نیز همین عقیده را دارند اما به حالت میانه در بین ایمان و کفر (منزلة بين المنزلتين) حکم کردند. این‌ها همگی باطلند و حق آن چیزی است که اهل سنت بر آن می‌باشند که می‌گویند: گناه‌کار تا زمانی که به حلال بودن گناهش معتقد نباشد به واسطه‌ی ارتکاب آن کافر نمی‌شود پس اگر زنا و دزدی نمود و شراب خورد، کافر نمی‌شود ولی چنین فرد گناه‌کاری دارای ایمانی ضعیف است و فاسقی است که حد بر او جاری می‌شود و تا زمانی که معصیت را حلال نداند، به واسطه‌ی انجام آن کافر نمی‌شود و هر آنچه خوارج در این زمینه می‌گویند، باطل است و حکم

کردن‌شان به تکفیر مردم نیز نادرست و باطل می‌باشد و به همین دلیل است که رسول الله ﷺ در موردشان می‌فرماید: «انهم يَمْرُقُونَ مِنْ الْإِسْلَامِ ثُمَّ لَا يَعُودُونَ اليه يَقْتُلُونَ أَهْلَ الْإِسْلَامِ وَيَدَعُونَ أَهْلَ الْأَوْثَانِ»: «آن‌ها از اسلام خارج می‌شوند سپس به سویش برنمی‌گردند با اهل اسلام می‌جنگند و بت‌پرستان را رها می‌کنند.» این حال و وضع خوارج است و علت آن نیز افراط، جهل و گمراهی‌شان می‌باشد. بنابراین برای جوانان شایسته نیست از خوارج و معتزله تقلید کنند بلکه واجب است بر راه اهل سنت و جماعت که مقتضی دلایل شرعی است، باشند و بر آن حرکت کنند؛ همان‌طور که نصوص وارد شده بیان کرده آن را قبول و بر آن توقف نمایند و به خاطر ارتکاب معصیت و گناهان واقع شده نباید علیه امراء قیام کنند بلکه بر آن‌ها واجب است به وسیله‌ی نامه و گفتگو و یا راه‌های حکیمانۀ دیگر آن‌ها را نصیحت نمایند و به صورت نیکو با آن‌ها مجادله کنند تا زمانی که موفق شوند و شر و بدی تخفیف و خیر و نیکی افزایش یابد. نصوص وارد شده از رسول الله ﷺ نیز بدین گونه می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَبِمَا رَحۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ لِنتَ لَهُمۡۖ وَلَوۡ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلۡقَلۡبِ لَٱنفَضُّواْ مِنۡ حَوۡلِكَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹] «به واسطه‌ی رحمت پروردگارت نسبت به ایشان نرم‌خو هستی که اگر درشت‌خو و سنگ‌دل بودی از اطرافت پراکنده می‌شدند.» بر افراد شجاع و حماسی و دعوت‌گران به سوی هدایت لازم است که به خاطر خداوند به حدود شرع ملتزم باشند و کسانی را که خداوند ولایت و سرپرستی آن‌ها را به او واگذار کرده با کلام زیبا و سخنان پاک و خوشایند و حکمت آمیز مورد خطاب قرار دهند و نصیحت کنند تا این‌که خیر و نیکی افزایش و شر و بدی تقلیل یابد و دعوت‌گران به سوی الله زیاد شوند و در دعوت‌شان به شیوه‌ی نیکو و احسن شادمان باشند و از شیوه‌هایی که در آن سختگیری و شدت

عمل وجود دارد، پرهیز کنند و حاکمان را به شیوه‌های گوناگون و پاک و پسندیده، نصیحت و خیرخواهی کنند و پشت سرشان برای آن‌ها دعا نمایند که خداوند آن‌ها را هدایت و موفق بدارد تا بر انجام کار خیر کمک‌شان کند و بر ترک گناه و معصیت و اقامه‌ی حق آنها را موفق بدارد و بدین صورت از خداوند بخواهد و به درگاهش تضرع نماید که صاحبان امر را هدایت و آنها را بر انجام حق کمک نماید و علاوه بر آن بر ترک باطل و برپا داشتن حق به شیوه‌های نیکو آن‌ها را کمک و یاری کند. همچنین باید برادران حماسی خویش را نصیحت و موعظه کند و آن‌ها را تذکر دهد که در دعوت، بنای کار خویش را بر اسلوب و روش‌های نیکو قرار دهند و از سختگیری و شدت عمل در کار بپرهیزند که با این عمل، خیر فراوان می‌شود و شر و بدی تقلیل می‌یابد که اگر خداوند صاحبان امر را برای انجام خیر هدایت بدارد و بر آن توفیق استقامت دهد سرانجام همگی نیکو خواهد شد.

سؤال: در صورتی که خروج کردن و قیام جماعتی از حرکت‌ها و گروه‌ها را شرعی بدانیم آیا این امر کشتن همکاران آن حاکم و یا هرکس که در آن حکومت مشغول به کار می‌باشد چون پلیس و نیروهای امنیتی و غیره را توجیه می‌کند؟

جواب: من قبلاً گفتم که قیام علیه حکومت تنها با دو شرط جایز است:

شرط اول این است که: آن حاکم مرتکب کفر آشکاری شده باشد و بر آن دلیل قاطعی از جانب شرع موجود باشد.

شرط دوم این است که: قدرت از بین بردن حاکم موجود باشد طوری که شر و فساد بزرگ‌تری بر آن مترتب نگردد. که در غیر این صورت قیام کردن جایز نیست.

سؤال: بعضی از جوانان گمان می‌کنند که تجاوز و ظلم به کافران که در ممالک اسلامی زندگی می‌کنند و یا نمایندگان و سفرای دولت‌های کفر،

مشروع است و به همین سبب بعضی کشتن و نابود کردن‌شان را در صورتی که مرتکب امورات منکر و ناپسند شوند جایز و حلال می‌دانند؟

جواب: کشتن کافری که با اجازه و امنیت از طرف دولت وارد کشور اسلامی شود، جایز نیست و همچنین کشتن کسانی که مرتکب گناهی شوند نیز نامشروع می‌باشد و تعدی کردن به آن‌ها جایز نیست بلکه باید آن‌ها را به محاکم شرعی حواله نمود و در مورد این مسائل باید شریعت حکم کند.

سؤال: اگر محاکم شرعی موجود نبودند؟

جواب: در صورت نبود محاکم شرعی فقط باید نصیحت کرد. رهبران و سرپرستان امور را باید نصیحت و به خیر تشویق و با آن‌ها همکاری نمود تا شرع خداوند حاکم گردد و از اقدام عملی و دست به ضرب و شتم زدن و قتل باید خودداری نمود بلکه باید با سرپرستان امور تا آن‌جا که شرع می‌پسندد، همکاری نمود تا این‌که شرع خداوند در بین بندگانش حاکم گردد. در غیر این صورت تنها نصیحت، تشویق و ترغیب و انکار کردن منکرات به شیوه‌ی پسندیده بر او واجب است چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُمۡ﴾ [التغابن: ١٦] «هر اندازه در توان دارید تقوای خدا داشته باشید.» چون اقدامات عملی با دست و زدن و کشتن و غیره شر و فساد بزرگ‌تر را به دنبال می‌آورد. هرکس این مسائل را آزموده باشد این موارد را درک می‌کند و به آن آگاه خواهد شد اما آزمودن را باز آزمودن خطاست.

سؤال: آیا امر به معروف و نهی از منکر و به طور کلی ایجاد تغییر و تحول عملی، حق همگی است یا این‌که مشروط به وجود اجازه‌ی ولی امر مسلمانان و یا فردی که او تعیین کرده، می‌باشد؟

جواب: تغییرات و اصلاحات وظیفه‌ی همه است؛ رسول الله می‌فرماید: «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ

فَبِقَلْبِهِ وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ»[1]: «هرکس از شما منکری را دید آن را با دست تغییر دهد اگر نتوانست با زبان در غیر این صورت با قلب از آن اعلام بیزاری کند که آن ضعیف‌ترین درجه‌ی ایمان است.» اما تغییر عملی با دست باید همراه با قدرت باشد و شر و فساد بزرگ‌تری را به دنبال نداشته باشد؛ در جاهایی که صلاحیت تغییر با دست را دارد می‌تواند اقدام کند؛ مثلا در خانه در مورد فرزندان، زن، خدمتکار و یا یک کارگاه اختصاصی که چنان حقی را برای او قائلند. در مورد کارکنانش جهت اصلاح، دست به اقدامات عملی بزند ولی در غیر این صورت چیزی را که در صلاحیت او نیست هیچ اقدام عملی در موردش انجام نمی‌دهد؛ چون موجب فساد بیشتری خواهد شد و بین او و مردم و یا رابطه‌ی بین او و دولت بهم می‌خورد و شر بزرگ‌تری ایجاد می‌شود که در این صورت با زبانش باید در صدد تغییر برآید؛ مثلاً بگوید: ای فلانی از خدا بترس این کار جایز نیست بلکه حرام است و این کار بر شما واجب است و با دلایل شرعی برایش اثبات کنید. ولی اقدام عملی را تنها در جایی بکار برد که قادر به تنفیذ آن است؛ چنان‌که در خانه و در مورد کسانی که تحت ولایت او هستند و یا در هیئت‌های امر به معروف که ایشان سمت سرپرستی آن را بر عهده دارد، در چارچوب توانایی‌های موجود و به همان شیوه‌ی شرعی که مورد رضای پروردگار می‌باشد، اقدام نماید و چیزی هم بر آن نیافزاید.

سؤال: بعضی فکر می‌کنند حق تمرد و سرکشی را نسبت به نیروهای انتظامی و نیروهایی که حاکم جامعه‌ی اسلامی آن‌ها را برای نظارت بر عبور و مرور و یا گمرک و حفظ امنیت و... بکار گمارده است، دارند و به همین

۱- به روایت مسلم.

دلیل آن را این‌گونه بیان می‌دارند که آن‌ها بر اساس شرع بنا نهاده نشده‌اند نظر شما چیست ؟

جواب: این سخنی نادرست و باطل است قبلاً ذکر شد که خروج و قیام و اقدامات عملی جایز نیست بلکه در مسائلی که فاقد هرگونه امور ناپسندی است، سمع و طاعت لازم است. و این نهادها را حکومت برای مصالح عمومی مسلمانان ایجاد کرده است و در چنین مواردی باید اطاعت کرد؛ چون این کارها از جمله مسائل معروف و پسندیده‌ای است که به مسلمانان نفع می‌رساند. اما در مسائلی که ناپسند و منکر است چنان‌که مالیات‌هایی را که فکر می‌کنید نادرست است باید آن‌ها را با رؤسای دولت در میان نهید و آن‌ها را نصیحت و به رعایت تقوای خداوند و مصالح عمومی دعوت کنید و در این کار باید از اقدامات عملی‌ای چون زدن، کشتن و ریختن خون، عقاب و زجر بدون حجت و برهان شرعی پرهیز نمائید چون این کار احتیاج به قدرت و سلطه و حکومت دارد و در صورت عدم توانایی، نصیحت و توجیه کافی است و اقدامات عملی را تنها باید در جایی که قدرت و حکومت دارد به منظور رعایت مصالح زیردستان انجام دهد.

سوال: کسانی هستند که از دعا کردن برای صاحبان امر ممانعت می‌کنند؟

ج: این کار نشانه‌ی جهل و عدم بصیرت است؛ چون دعا کردن برای سرپرستان امور از جمله بزرگ‌ترین عبادات و بندگی است و از جمله نصیحت برای خدا و بندگانش می‌باشد. رسول الله ﷺ هنگامی که خبر نافرمانی دوس را به او دادند برایش دعا کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ اهْدِ دَوْسًا وَأْتِ بِهِمْ»[1].

۱- متفق علیه. «خدایا! دوس را هدایت کن و مشرف به اسلام گردان».

دعا کردن برای مردم جزو نیکی‌هاست و در این رابطه حاکم شایسته‌تر برای دعا کردن است چون اصلاحش موجب اصلاح امت می‌گردد. بنابراین از جمله مهمترین دعاهاست و از جمله مهمترین نصایح، درخواست توفیق و طلب کمک و یاری پروردگار برای صاحبان امر است که از شر نفس و همنشینان فاسد محفوظ بمانند.

محمد جمیل زینو می‌گوید: امام احمد برای خلیفه‌ی وقت و کسان دیگری که او را زدند و زندانی کردند، دعا کرده و برای‌شان از خداوند طلب مغفرت نموده است.[۱]

لغزش‌های بزرگ در تکفیر

گروهی که می‌گویند: کلمه‌ی لا اله الا الله بدین معنی است که هیچ اطاعت شدۀ بحق جز الله وجود ندارد یا این‌که جز الله هیچ فردی استحقاق اطاعت را ندارد بنابراین به زعم و گمان‌شان هرکس غیر خداوند را اطاعت کند کافر شده است این گروه حکایتی دارند که زیبنده‌ی ذکر است: زمانی که مردم هندوستان یکپارچه خواهان آزادی و استقلال و خارج کردن استعمار انگلیس از کشور خود بودند و هیچ حزب و گروه و دین و مذهبی با این کار مخالف نبود و حاضر به هر نوع ایثار و فداکاری در این راه بودند، بعضی از مسلمانان در مقابل این مشارکت مردم در این جهاد همگانی ایستادند و در این کار به دلیلی که نزد آن‌ها از همه‌ی دلیل‌ها قوی‌تر بود، استناد می‌جستند و می‌گفتند: مردم به خاطر خضوع در مقابل قوانین حکومتی انگلیس دچار شرک شده‌اند؛ چون فرمانبری و اطاعت را بدون شک عبادت می‌دانستند و گمان داشتند که معنی و مفهوم لا اله الا الله این است که هیچ اطاعت شده‌ای جز الله وجود ندارد و در این رابطه نیز تألیفات

۱- نگاه کنید به مجموع الفتاوی، ابن تیمیه (۴۸۹/۱۲).

زیادی هم دارند. و بر این اساس علیه مسلمانانی که خداوند به خاطر ایمان، آن‌ها را محترم داشته و تکریم نموده بود حکم کفر صادر کردند و حال آن‌که خداوند در کتاب محکمش اظهار نموده که آن را از آن‌ها می‌پذیرد؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱمۡرَأَتَ فِرۡعَوۡنَ إِذۡ قَالَتۡ رَبِّ ٱبۡنِ لِي عِندَكَ بَيۡتٗا فِي ٱلۡجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِن فِرۡعَوۡنَ وَعَمَلِهِۦ وَنَجِّنِي مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ١١﴾ [التحریم: ۱۱] «خداوند زن فرعون را برای مؤمنان مثال زده است هنگامی که گفت: پروردگارا برای من منزلی در نزد خویش در بهشت بنا کن و مرا از چنگ فرعون و ظلمش و از گروه ستمکاران برهان».

بدون شک همسر فرعون در زندگی خویش از فرعون و قوانین حکومتی‌اش اطاعت کرده است ولی علی‌رغم آن، خداوند او را به عنوان مثل و نمونه برای مؤمنان بیان می‌دارد. خداوند را بر این تخفیف و سهل‌گیری ستایش می‌نمائیم. برای همگی آنچه را که خداوند در مورد یوسف؈ از قبول کردن مسئولیت تحت مالکیت کفر بیان می‌دارد، معروف و شناخته شده است؛ همان‌گونه که همگی می‌دانند که رسول الله ﷺ جمعی از اصحاب را به قصد پیدا کردن امنیت و امان به حبشه فرستاد در حالی که آن‌ها در آن‌جا اقدامی که منجر به یک دگرگونی انقلابی بر ضد نجاشی شود، ننمودند بلکه با حالت اطمینان و آرامش شروع به زندگی کردند.

و بر این اساس آن‌ها معانی آیاتی را که در آن‌ها دستور به عبادت پروردگار داده و از عبادت غیر او نهی کرده است، تحریف کرده‌اند؛ همان‌طور که طاغوت را به اطاعت و فرمانبری از قوانین حکومت غیر مسلمان تفسیر کردند هر چند آنچه که مفسرین بر آن اتفاق دارند این است که مقصود از عبادت طاغوت بندگی و عبادت معبودان باطل است. پس همه‌ی این گمان‌ها غلو و افراط از جانب آن‌هاست چیزی که دین خدا از آن

بری است. این گروه همان جماعت تکفیر و هجرت هستند که در مصر و بقیه‌ی کشورهای اسلامی ظاهر شدند.[۱]

حاکمی جز الله نیست

نزدیک به همین تفسیر که لا اله الا الله را به معنی هیچ اطاعت شده‌ای جز الله وجود ندارد و خطا و اشتباه آن بیان شد، چیزی است که سید قطب در کتابش «معالم فی الطریق» بیان داشته است.[۲] چنان‌که می‌گوید: جوامعی که به زعم و گمان خویش خود را مسلمان می‌پندارند، داخل در مجتمعات جاهلی هستند و علت داخل شدن‌شان در چنین جوامعی این نیست که معتقد به الوهیت غیر خداوند باشند[۳] یا این‌که شعائر عبادی را برای غیر پروردگار انجام می‌دهند؛ بلکه بدان سبب است که متدین به عبودیت پروردگار واحد در نظام حیات و زندگی نیستند آری هر چند به

۱- نگاه کنید به رساله‌ی «الخلاف الاساسی»، شیخ عمر ملیباری.

۲- این کتاب به اسم چراغی بر فراز راه و نشانه‌های راه ترجمه شده است. مترجم

۳- بعضی از علما بر آن تعلیق نهاده و گفته اند: بعضی از این مجتمعات بر بعضی از مردمان صفات الوهیت نهاده‌اند چنان‌که معتقدند آن‌ها غیب می‌دانند و در جهان تصرف می‌کنند؛ سختی‌ها را برطرف می‌کنند به همین سبب شعائر عبادتی را برای‌شان انجام می‌دهند چنان‌که در سختی‌ها و گرفتاری‌ها آن‌ها را به فریاد می‌خوانند و از آن‌ها طلب دعا می‌کنند همان‌گونه که از خدا می‌ترسند، از آن‌ها نیز خوف دارند و به آن‌ها امید و به آن‌ها توکل می‌کنند، به دور قبورشان طواف می‌نمایند و گورهای‌شان را تعظیم و اعیاد و مراسم جشن و شادی خویش را برای آن ضریح‌ها برپا می‌دارند و به قصد زیارت‌شان تصمیم به سفر می‌گیرند؛ برای‌شان نذر و قربانی به جای می‌آورند؛ همه این شرکیات و نمونه‌های دیگر را نیز سید قطب از جمله شرکیاتی که ناقض توحید و منافی معنی لا اله الا الله باشد به حساب نمی‌آورد ولی ما پیروان سلف صالح تنها کسانی را که بر آنها اتمام حجت شده باشد را تکفیر می‌کنیم. مؤلف

الوهیت هیچ احدی جز الله معتقد نیستند، مهم‌ترین خصوصیت الوهیت پروردگار را برای دیگری قرار داده‌اند؛ به حاکمیت غیر الله متدین‌اند و نظامات و برنامه‌های زندگی و ارزش‌ها و عادات و تقالید خویش را از آن حاکمیت دریافت می‌دارند در حالی که خداوند متعال در مورد حاکمان می‌فرماید: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ٤٤﴾ [المائدة: ٤٤] «هرکس به شریعت خداوند حکم نکند کافر است.» همان‌گونه که پروردگار متعال قبل از این آیه، یهود و نصاری را به شرک و کفر و الحاد توصیف می‌کند و می‌فرماید که آن‌ها عالمان و عابدان خویش را تبدیل به پروردگار خویش نمودند و این تنها به آن سبب بود که آن‌ها برنامه‌ی زندگی خویش را از آن‌ها گرفتند حال آن‌که کسانی که خود را مسلمان می‌پندارند نیز همین کار را می‌کنند و پرورگار متعال آن را از یهود و نصاری شرک می‌داند؛ همان‌گونه که عیسی پسر مریم را تبدیل به رب کرده و برایش مرتبه‌ی الوهیت قایل شده و جز الله به پرستش او اقدام کردند پس این مثل آن است؛ یعنی خارج شدن از عبودیت پروردگار واحد و از دین الله و از شهادت دادن به لا اله الا الله می‌باشد.

ملاحظاتی بر سخنان سید قطب

۱. تکفیر کردن جوامع اسلامی چنان‌که در معالم فی الطریق می‌گوید: «اخیراً آن جوامعی که به گمان خویش مسلمانند نیز به جوامع جاهلی تبدیل شده‌اند.» می‌گویم: تکفیر جوامع اسلامی بعد از این‌که خداوند متعال آن‌ها را گرامی داشته است و ملحق نمودنش به جوامع جاهلی که هنوز اسلام را پذیرش نکرده‌اند درست نیست.

أ. رسول الله ﷺ می‌فرماید: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي يُقَاتِلُونَ عَلَى الْحَقِّ ظَاهِرِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ فَيَنْزِلُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

فَيَقُولُ أَمِيرُهُمْ تَعَالَ صَلِّ لَنَا فَيَقُولُ لَا إِنَّ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ أُمَرَاءُ تَكْرِمَةَ اللَّهِ هَذِهِ الْأُمَّةَ»[۱]: «همیشه گروهی از امت من به خاطر حق می‌جنگند و تا روز قیامت پیروزند و آن‌گاه که عیسی پسر مریم فرود آمد امیرشان به او می‌گوید: بیا و برای‌مان امامت کن. برای احترام گرفتن از این امت می‌گوید: خیر شما خودتان امیر دارید».

ب. رسول الله ﷺ می‌فرماید: «إِذَا قَالَ الرَّجُلُ هَلَكَ النَّاسُ فَهُوَ أَهْلَكُهُمْ»[۲]: «هرگاه کسی بگوید: مردم هلاک شدند؛ او خود از همه بیشتر هلاک شده است.» خطابی می‌گوید: معنی آن این است وقتی کسی همیشه عیب مردم را می‌گیرد و بدی‌های آن‌ها را یاد می‌کند و می‌گوید: مردم فاسدند و هلاک شده‌اند در چنین حالی او خودش از همه بیشتر هلاک شده است؛ یعنی حالش به سبب گناهی که در اثر معیوب کردن دیگران و بیان کردن بدی‌هایشان به آن دچار می‌شود، از همه بدتر است و چه بسا عاقبت دچار عجب و تکبر شود و خود را بهتر از دیگران بداند.[۳] امام نووی در شرح مسلم در تقسیم بندی فهرست، به صورت یک بند به آن اشاره کرده است. (باب النهی من قول: هلک الناس)

ج. رسول الله ﷺ می‌فرماید: «أَيُّمَا رَجُلٍ مُسْلِمٍ أَكْفَرَ رَجُلًا مُسْلِمًا فَإِنْ كَانَ كَافِرًا وَإِلَّا كَانَ هُوَ الْكَافِرُ»[۴]: «هرگاه مرد مسلمانی یک مسلمان دیگر را تکفیر کند اگر کافر بود، سخن درستی بوده است ولی در صورت خلاف آن، خودش کافر می‌شود». و پروردگار متعال نیز می‌فرماید: ﴿ٱجۡتَنِبُواْ كَثِيرٗا مِّنَ

۱- به روایت مسلم.

۲- به روایت مسلم.

۳- معالم السنن ۱۳۲/۴.

۴- رواه بخاری.

ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعۡضَ ٱلظَّنِّ إِثۡمٞۖ﴾ [الحجرات: ۱۲] «از بسیاری گمان‌ها خودداری کنید که بعضی از گمان‌ها گناهند».

د. رسول الله ﷺ می‌فرماید: «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ»[1]: «زنهار از ظن و گمان بپرهیزید که ظن و گمان دروغ‌گوترین کلام‌هاست».

۲. سید قطب در کتاب معالم فی الطریق می‌گوید: «این مجتمعات به خاطر این‌که معتقد به الوهیت غیر الله باشند و شعایر دینی و عبادتی را برای غیر خداوند متعال قرار می‌دهند، در این ورطه‌ی جاهلی نیفتاده‌اند» می‌گویم: این سخن می‌رساند که ایشان به شرکی که هم اکنون در اکثر کشورها موجود است توجه نمی‌کند؛ هم‌چون درخواست کردن از اولیاء مانند کسی که از حسین استمداد کند و به دور قبر حسین و زینب طواف نماید و برای قبرها نذر کند و معتقد باشد که اولیاء عالم به غیب هستند و در جهان تصرف دارند و آن‌ها ابدال و قطب‌ها و فریادرسند و عبادات دیگری که برای غیر خدا جایز نیست چیزی که اسلام از آن به شرک اکبر تعبیر می‌نماید و صاحبش را مخلد فی النار می‌داند و بر او واجب بود که از آن برحذر می‌داشت چون همگی پیامبران از آن برحذر داشته اند؛ و قرآن کریم به توحید اهتمام دارد و از شرک منتشر شده‌ی کنونی مخصوصاً دعا کردن از غیر خدا برحذر می‌دارد، چیزی که در موردش می‌فرماید: «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ»[2]: «دعا کردن همان عبادت است.» و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَدۡعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَۖ فَإِن فَعَلۡتَ فَإِنَّكَ إِذٗا مِّنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٠٦﴾ [یونس: ۱۰۶]

۱- متفق علیه.

۲- به روایت ترمذی.

(الظالمین: المشرکین): «و نخوان غیر از خدا چیزی را که نه به تو نفع بخشد و نه ضرر، پس اگر این کار را کردی (یعنی غیر خدا را خواندی) پس محققا تو در این هنگام از ستمگرانی.»

۳. سپس سید قطب در «معالم فی الطریق» می‌گوید: «این جوامع (یعنی جوامع اسلامی) به دلیل این‌که به حاکمیت غیر الله متدین‌اند، داخل در مجتمعات جاهلی‌اند... و خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ٤٤﴾ [المائدة: ٤٤] می‌گویم: ای کاش گوینده‌ی این سخن که جوامع اسلامی را تکفیر می‌نماید، به تفسیر ابن کثیر زیر همین آیه مراجعه می‌کرد آن‌جا که این مسئله را بطور مفصل و جالب و سودمند توضیح می‌دهد چنان‌که می‌گوید:

أ. از سدی نقل می‌کند که در توضیح این آیه می‌گوید: هرکس به شریعت اسلام حکم نکند و عمداً آن را ترک نماید یا آگاهانه ظلم کند از جمله‌ی کافران است و ابن عباس می‌گوید: هرکس آنچه را خداوند نازل کرده عمداً تکذیب نماید، کافر است ولی اگر به آن اقرار کند ظالم و فاسق است.[۱] سپس در این‌که معنی آیه اهل کتاب باشد یا کسی که حکم نازل شده در کتاب را انکار و تکذیب نماید، برمی‌گزینند.

ب. ابن طاوس گفته است: به مانند کسی که به خدا و ملائکه و کتاب‌ها و پیامبرانش کفر ورزیده، نیست.

۱- به روایت ابن جریر

ج. ثوری از عطا نقل می‌کند که گفت: آن کفر است اما غیر از آن کفری که موجب خروج از دین شود؛ ظلم است اما نه آن ظلمی که باعث کفر و بی‌دینی گردد و فسق پایین‌تر از فسق اکبر است.[۱]

د. وکیع نیز در مورد آیه‌ی ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ۝٤٤﴾ [المائدة: ٤٤] می‌گوید: منظور کفری نیست که باعث خارج شدن از دین گردد.

هـ. و طاوس از ابن عباس در مورد این آیه نقل می‌کند که منظور آن کفری نیست که آن‌ها برداشت کرده‌اند.[۲]

حال با توجه به این اقوال که از اصحاب و تابعین در زمینه‌ی توضیح این آیه بیان گردید، خطای سید قطب در تفسیر آن و تکفیر جوامع اسلامی معلوم می‌گردد ولی متأسفانه این اقدام خطرناک و مهلک بین جماعت‌های اسلامی منتشر شده است. برای خود و آن‌ها درخواست هدایت را می‌نمایم.

تفسیر محمد قطب در مورد این آیه[۳]

محمد قطب در کتابش موسوم به لا اله الا الله می‌گوید: آن‌گاه که مردم به ابن عباس گفتند: اموی‌ها به غیر ما انزل الله حکم می‌کنند نظر شما در مورد آن‌ها چیست؟ آن نظر مشهورش را ارائه داد که: کفری است غیر از کفر، یعنی منظور از آن همان کفری که شما می‌شناسید و موجب خارج شدن از دین می‌گردد، نیست....

۱- به روایت ابن جریر

۲- ابن کثیر (ج: ۲، ص: ۶۱)

۳- آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی مائده منظور می‌باشد. مترجم.

أ. با محمد قطب تلفنی صحبت کردم و از صحت این نقل کلام در مورد اموی‌ها از او پرسیدم ولی ایشان مرجع آن را بیان ننمود، به او گفتم طبری و ابن کثیر این تخصیص را ذکر نکرده اند.

ب. سپس به تفسیر طبری مراجعه و در آنجا دیدم که تخصیص آیه به اهل کتاب را ترجیح داده است چنان‌که می‌فرماید: شایسته‌ترین نظرات در این مورد پیش من نظر کسانی است که می‌گویند: این آیه در مورد کافران اهل کتاب نازل شده است چون قبل و بعد آیه در مورد آن‌ها نازل شده است و مقصود از آن نیز آن‌ها می‌باشد.[۱] سپس می‌گوید:خداوند متعال خبر را به صورت عام در مورد قومی بیان داشته است که منکر حکم پروردگار در کتابش هستند و آن را تکذیب می‌نمایند و از آن‌ها خبر داده که به خاطر ترک کردن حکم خداوند به قصدی که همان‌ها داشتند، کافر می‌باشند و به همان صورت حکم تمام کسانی که حکم کردن به شریعت خداوند را تکذیب می‌کنند، چنانکه ابن عباس گفته، کفر است؛ به خاطر این‌که بعد از آن‌که حکم نازل شده‌ی خداوند در کتابش را دانسته است، تکذیب نموده و این درست مانند انکار نبوت رسول خدا بعد از نبوتش می‌باشد.[۲]

از تفسیر طبری که گذشت موارد زیر قابل ذکر است:

آیه در مورد اهل کتاب نازل شده است و شامل تمام کسانی است که عالمانه منکر حکم خداوند در کتابش می‌باشند و مفهوم آن این است که هرکس به غیر از آنچه خداوند نازل کرده حکم نماید ولی نسبت به آن عالم نباشد و یا آنچه را که خداوند نازل کرده تکذیب نکند، کافر نمی‌شود چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ

۱- (۳۵۸/۱۰) تحقیق محمود شاکر.

۲- طبری (۲۵۸/۱۰) تحقیق محمود شاکر.

ٱلۡكَٰفِرُونَ﴿٤٤﴾﴾ [المائدة: ٤٤] «هرکس به آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکند کافر است». ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ﴿٤٥﴾﴾ [المائدة: ٤٥] «هرکس به آنچه خداوند نازل کرده حکم نکند، ظالم است». ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ﴿٤٧﴾﴾ [المائدة: ٤٧] «هرکس به آنچه خداوند نازل کرده حکم نکند، فاسق است.» پس کافران در این آیات، تکذیب کنندگانند و ظالمان و فاسقان کسانی هستند که آن را تکذیب نمی‌کنند.

نمونه‌هایی از اخلاق اهل تکفیر

۱. نزد یکی از پیشوایان خطیب در عمان مهمان بودم همراه او به جمعه رفتم در سخنانش بدون دلیل و برهان شرعی حاکمان مسلمان را تکفیر نمود هنگام مراجعه به منزل، پدرزنش به من گفت، جناب شیخ با استکان چای خوری به چشم زنش زده و چشم دخترم در نتیجه آن دچار نارحتی شده است. به جناب شیخ گفتم: شما حاکمان را به زعم خویش به خاطر حکم نکردن به آنچه خداوند نازل کرده تکفیر می‌کنید در حالی که خودتان در منزل از تطبیق دادنش در مورد اهلت ناتوانید چون رسول الله ﷺ می‌فرماید: «إِذَا ضَرَبَ أَحَدُكُمْ خَادِمَهُ فَلْيَتَجَنَّبْ الْوَجْهَ»[1]: «هرگاه یکی از شما خدمتکارش را زد از زدن به صورتش بپرهیزد.» سکوت کرد و جوابی نداشت. وقتی زدن به صورت خادم جایز نباشد چگونه زدن به صورت همسر درست است؛ چون گوش و چشم و بینی در صورت قرار دارند و آن‌ها از جمله حواسی هستند که به وسیله‌ی زدن متأثر می‌شوند.

۱- متفق علیه

۲. همین مرد به مسجد آمد و مناقشه و درگیری با حاضران را آغاز کرد و آن‌ها را متهم به تکفیر سید قطب نمود و صدایش را بلند کرد و حاکمان را تکفیر نمود و در مورد بزرگان معروف به صلاح و تقوی چون عبدالعزیز بن باز و ناصر الدین البانی و ابن عثیمین- رحمهم الله تعالی- شروع به طعنه زدن و ایراد گرفتن کرد. ولی زمانی که در مورد شخص تکفیر کننده‌ی سید قطب پرسیدم، کسی را مشخص نکرد لذا کذب و دروغ او معلوم گردید. آن‌گاه به او گفتم: شما حکم خدا را در رعایت احترام مسجد انجام ندادید چون لقمان حکیم به فرزندش می‌گوید: ﴿وَٱغۡضُضۡ مِن صَوۡتِكَۚ إِنَّ أَنكَرَ ٱلۡأَصۡوَٰتِ لَصَوۡتُ ٱلۡحَمِيرِ ١٩﴾ [لقمان: ۱۹] «صدایت را پایین نگهدار که به درستی ناپسندترین صداها صدای الاغ است». و حال آن‌که شما صدایت را بلند کردید و حاضران و همسایه‌ها و خفته‌ها را با صدای ناهنجارتان نارحت کردید و نه تنها از آن دست نکشیدید بلکه در بلند کردن صدای‌تان کوشیدید.

۳. به یکی از کشورهای عربی مسلمان سفر کردم خواستم در مسجد نماز بخوانم؛ برای وضو گرفتن و آماده شدن برای نماز مغرب به محل دست‌شویی و وضوخانه رفتم؛ دیدم که آن‌جا بسته است مدت زیادی منتظر ماندم آن‌گاه به یکی از همسایه‌ها جهت گرفتن وضو مراجعه کردم؛ وقتی سبب بسته شدن محل شست و شو و وضوخانه را پرسیدم، در جواب گفتند: که مسئول آن‌جا حاکمان را کافر می‌داند به همین خاطر به مسجد نمی‌آید ولی حقوق ماهیانه‌ی خویش را می‌گیرد؛ چون اطاعت کردن حاکمان را جایز نمی‌داند. می‌گویم: این تکفیری حقوق ماهیانه را می‌گیرد ولی چون به وظیفه‌اش عمل نمی‌کند برایش حرام است؛ او می‌تواند این کار را

رها کند تا یک نفر دیگر متصدی آن وظیفه گردد و در خدمت مسجد باشد.

۴. در منزلی بودم و برای حاضران صحبت می‌کردم؛ یکی از حاضران سؤال کرد: آیا دزدیدن اموال حکومتی و اعراض نمودن از پرداخت مالیات صحیح می‌باشد؟ جواب دادم: صحیح نیست چون اموال حکومت، اموال همه‌ی مردم است.

۵. یکی دیگر از حاضران گفت: این سؤال کننده در ایستگاه اتوبوس کار می‌کند و کرایه حمل و نقل را نمی‌پردازد؛ چون معتقد است حکومت کافر می‌باشد. می‌گویم: این مسکین، حاکمان را تکفیر می‌کند تا کرایه‌ی ماشین را نپردازد در حالی که می‌داند شرکت حمل و نقلی که او در آن کار می‌کند، خصوصی است و حکومتی نمی‌باشد.

از خداوند می‌خواهم که همه‌ی مسلمانان را برای آنچه صلاح و سعادت دنیا و آخرت‌شان در آن است، راهنمایی گرداند و دل‌هایشان را به هم نزدیک کند و از پروردگار متعال خواهانم که فتنه‌ی کفر و تکفیر را از آن‌ها دور دارد و آن‌ها را به دین‌شان برگرداند تا آن کمک و یاری‌ای را که به آن‌ها وعده فرموده، تحقق بخشد ﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيۡنَا نَصۡرُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ٤٧﴾ [الروم: ٤٧] «کمک مؤمنان بر ما واجب است».

وصلي الله علي محمد و آله و سلم

عذر داشتن به خاطر جهل

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَجَٰوَزۡنَا بِبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱلۡبَحۡرَ فَأَتَوۡاْ عَلَىٰ قَوۡمٖ يَعۡكُفُونَ عَلَىٰٓ أَصۡنَامٖ لَّهُمۡۚ قَالُواْ يَٰمُوسَى ٱجۡعَل لَّنَآ إِلَٰهٗا كَمَا لَهُمۡ ءَالِهَةٞۚ قَالَ

إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۳۸] «بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم به قومی رسیدند که در اطراف بتی که داشتند، نشسته بودند. گفتند: ای موسی برای ما معبودی قرار بده همان‌گونه که آن‌ها دارند، جواب داد: شما به درستی که قومی جاهل و نادانید».

۱. بغوی رحمه الله می‌گوید: این کار دلیل بر شک بنی اسرائیل در مورد وحدانیت پروردگار متعال نبود بلکه تنها معنی آن این است که چیزی را برای‌مان قرار بده تا او را تعظیم کنیم و به وسیله‌ی تعظیم آن، به خداوند نزدیک شویم و گمان می‌کردند این کار به دین‌داریشان آسیب نمی‌رساند و این نشانه‌ی نهایت جهل‌شان می‌باشد.

۲. طبری در این مورد سخنی می‌گوید: که خلاصه‌ی آن چنین است: بعد از آن نشانه‌ها و معجزات، بنی اسرائیل را از دریا گذراندیم ولی آن همه وسایل عبرت انگیز و نشانه‌ها، آن‌ها را منع نکرد؛ از کنار قومی گذشتند بتی را که به صورت یک گاو بود می‌پرستیدند و زمانی که گوساله‌ی سامری را بر آن صورت دیدند امر بر آن‌ها مشتبه گشت و گمان کردند همان گاو است. گفتند: ای موسی بتی را برای‌مان قرار بده که برای او عبادت کنیم همان‌گونه که این قوم چنین کاری را می‌کنند. موسی به آن‌ها گفت: ای قوم شما نسبت به درک عظمت پروردگار جاهلید در حالی که رعایت حق پروردگار بر شما لازم است و شما نمی‌دانید عبادت هیچ چیزی جز الله تعالی جایز نیست.

۳. ابن تیمیه می‌گوید: به خاطر غالب شدن جهل و کمی علم و جهل به آثار رسالت در بیشتر متأخرین تکفیر کردن‌شان به خاطر طلب و

درخواست از مردگان جایز نیست تا این‌که آن چیزی را که رسول الله ﷺ آورده با آنچه مخالف آن است، برای‌شان معلوم شود.[۱]

خلاصه بحث تکفیر

۱. تکفیر حق خدا و رسولش ﷺ می‌باشد؛ یعنی هیچ مسلمانی حق ندارد مسلمانی را تکفیر کند مگر این‌که آن موردی که موجب کفر است، در قرآن و احادیث صحیح از رسول الله ﷺ همان‌گونه که سلف صالح از اصحاب و تابعین آن را فهم کرده‌اند، موجود باشد چون آن‌ها نسبت به فهم قرآن و سنت از دیگران عالم‌ترند.

۲. کفر قابل تقسیم به دو نوع است:

أ. کفر اعتقادی و آن چیزی است که صاحبش را از دایره‌ی اسلام خارج می‌گرداند؛ مانند این‌که فردی معتقد است حکم خداوند برای زمان فعلی صلاحیت ندارد یا این‌که صلاحیت دارد اما ناقص است و یا معتقد است که در آن احکامی چون قطع کردن دست دزد یا رجم کردن زناکار یا قصاص نفس یا ازدواج کردن با چهار زن موجب ظلم است. و به همین صورت اگر کسی به چیزی از ارکان اسلام یا یکی از موارد ایمان که معروف و شناخته شده می‌باشد استهزاء نماید، کافر می‌شود.

ب. کفر عملی مانند این‌که کسی به خاطر شهوات نفس به غیر از آنچه خداوند نازل فرموده، حکم کند یا این کار را به خاطر رشوه یا صرف کارمند بودن انجام دهد، مرتکب یکی از کبائر شده است ولی در صورتی که حکم خدا را حق و انجام آن را واجب بداند با این کار از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌گردد و همچنین از جمله کفر عملی ترک نماز به خاطر کسالت و

۱- الرد علی البکری

سستی است و این در حالی است که به فرض بودنش معتقد باشد. و همه‌ی علما به اتفاق آن را گناه کبیره می‌دانند ولی در مورد این‌که آیا باعث خارج شدن از دین خواهد شد یا نه با همدیگر اختلاف نموده‌اند.

وصلي الله علي نبينا محمد وعلي آله وصحبه وسلم

برای ارتباط با مترجم به سایت ایمان مراجعه نمایید.